

گاهنامه سازمان آزادی زن



در این شماره

- * چرا مدوسا؟
آذر ماجدی ص ۲
- * تفاهمنامه پا در هوا!
آذر ماجدی ص ۵
- * آتش پس بر ویرانه ها، زنان، فقر و
تداوم مقاومت اجتماعی در ایران
هاله طاهری ص ۱۰
- * مطالبی از ایران
..... ص ۱۵ و ۱۶
- * جان پخشان عزیزی در خطر است
سازمان آزادی زن ص ۱۷
- * یورش رژیم طالبان به زنان شدیداً
محکوم است
..... ص ۱۸
- * سرنگونی دوافکتوی حجاب
سازمان آزادی زن ص ۱۹
- * جنگ جهانی اول و کشور سازی در
خاور میانه
سوسن لاری ص ۲۰
- * درباره مسئله ملی
منصور حکمت ص ۲۷
- * نسل کشی خاموش، جنگی بدون بمب در
کوبا
هما ارجمند ص ۲۹
- * کوبا، نسیم سوسیالیسم
منصور حکمت ص ۳۳
- * شعله های پوگروم در بلغاست
آذر ماجدی ص ۳۴



چرا مدوسا؟

آدر ماجدی

۱۸ ژوئن ۲۰۲۶ - ۲۸ خرداد ۱۴۰۵

بیست و هشت سال پیش اولین شماره مجله مدوسا منتشر شد. این نشریه با استقبال گرم و وسیعی روبرو گردید. با تعدادی از رفقای کمونیست در حزب کمونیست کارگری وقت پس از صحبت های طولانی تصمیم گرفتیم نشریه ای منتشر کنیم که نقد سوسیالیستی - مارکسیستی به ستمکشی زن و مساله زن ارائه دهد. جای این نقد و جنبش در جنبش حق زن خالی بود.

ما کانون زن و سوسیالیسم را در سال ۱۹۹۷ بنیان گذاشتیم و تصمیم گرفتیم که نشریه ای منتشر کنیم. دنبال یک اسم مناسب می گشتیم. برای یافتن یک اسم مناسب به مطالعه مشغول شدم. در این تحقیق چند اسم، از جمله مدوسا، ظاهر شد. کمی مطالعه درباره مدوسا متقاعد کرد که این مناسب ترین نام برای نشریه ماست. بعد از بحث و مشاوره تصمیم گرفتیم نشریه را مدوسا بنامیم و با رجوع به کتابخانه یک موزه هنری موفق شدیم عکسی از یک نقاشی معروف از مدوسا بدست بیاوریم.

در زمان دیگر باید تاریخچه کوتاه نشریه مدوسا را تدوین کنیم. ۴ سال فعالیت پربار و بیادماندنی. ۸ شماره به فارسی و یکی به انگلیسی و سازماندهی سه کنفرانس.

اکنون که تصمیم گرفتیم نشریه سازمان آزادی زن را منتشر کنیم. به این نظر رسیدیم که نام مدوسا بسیار مناسب است. تداوم آن تاریخ پربار و سوسیالیستی در شرایط کنونی حائز اهمیت بسیار است. این نشریه فقط درباره مساله زن، ستمکشی زن یا جنبش آزادی زن نخواهد بود. از آنجا که ما بر این نظریه که "آزادی زن بدون رهایی بشریت امکانپذیر نیست" لذا وظیفه خود می دانیم که مسائل مهم روز و تاریخ را مورد تحلیل سیاسی یا تئوریک قرار دهیم.

بطور نمونه در شرایط کنونی نمی توان بدون برخورد به مساله فلسطین و اشغال آن توسط اسرائیل درباره مساله زن یا ستم

جنسیتی در فلسطین صحبت کرد. شرایط بسیار پیچیده است. مسأله زن با مساله رهایی بشریت گره خورده است. از اینرو مدوسا یک مجله سیاسی- تحلیلی است که درباره مساله و ستمکشی زن بحث و تحلیل می کند.

حال جا دارد کمی درباره مدوسا، این موجود اساطیری صحبت کنیم. در اینجا ابتدا یادداشت سردبیر مدوسا شماره 2 بتاريخ ژوئن ۱۹۹۸ را باز نشر می کنیم و سپس بعد دیگری را به آن نوشته می افزائیم.

"مدوسا کیست؟"

"انتخاب اسم مدوسا برای نشریه از نظر خوانندگان زیادی جالب و بجا بود. اما برای برخی نیز سوال برانگیز بود. آخر مدوسا یک شخصیت منفی اساطیری است. زنی، نیم انسان و نیم خدا، با چهره ای هولناک، با مارهایی که بر سرش روئیده است و چشمانی که هر بیننده را سنگ می کند. پرسپوس، پسر زئوس، خدای خدایان، به جنگ مدوسا می رود و به کمک شمشیر و سپر اهدایی خدایان المپ سر او را از تن جدا می کند.

اما مدوسا نیز، نظیر هر انسان فانی در جهان واقعی در یک چهارچوب ساده خوب و بد، قهرمان و ضد قهرمان، نمی گنجد. شخصیت منفی یک روایت است و در روایت دیگری از همان واقعه، ممکن است قهرمان واقعی تصویر شود. در اساطیر یونان مدوسا یک شخصیت منفی است. اما مگر زن، زنی که قدرت دارد، زنی که مستقل است، زنی که به جامعه مردسالار، با زئوس ها و پرسپوس هایش گردن نمی گذارد، در همین دنیای ما شخصیتی منفی و شیطانی تصویر نمی شود؟ آیا مدوسا برآستی تصویر همیشگی زن تمکین نکرده از دیدگاه نظام مردسالار نیست؟

برای بسیاری فمینیستها مدوسا شخصیتی بسیار جذاب و مورد توجه بوده است. تحلیل گران فمینیست ریشه های اسطوره مدوسا را در خدایان باستانی آفریقا جستجو کرده اند. معتقدند مدوسا در اصل و در منشاء آفریقایی خویش سمبل قدرت و خرد زنانه بوده است و نام مدوسا دقیقا به همین معنی است. می گویند مارهای سر مدوسا، در اصل حلقه های پیچان موی رب النوعی آفریقایی است. در یونان دوران پدر سالاری تصویر مقدس مدوسا بعنوان سمبل باستانی قدرت و خرد زنانه غیر قابل پذیرش می شود و خرد، قدرت طبیعی و خلاقه مدوسا توان نابودی و بازآفرینی مدوسا، که در خود اساطیر یونان نیز با ظهور پگاسوس، اسب بالدار، از خون او به نمایش در می آید، به قدرتی شیطانی تعبیر می شود و مدوسا شخصیتی هیولایی و هولناک بخود می گیرد. در پس این شیطان سازی از شخصیت مدوسا، باید دشمنی جامعه زن ستیز با قدرت و استقلال زن را باز شناخت."

شیطان سازی نژادی- فرهنگی

این شیطان سازی فقط به جنسیت محدود نمی شود؛ شیطان سازی از یک تمدن، فرهنگ و نژاد دیگر نیز هست. طبق تاریخ که بعضا با افسانه مخلوط شده، یونان حدودا در قرن 12 یا 13 پیش از میلاد به لیبی حمله کرد و بخشی از آنرا اشغال نمود که در آن یونانی ها ساکن شدند. این رویداد را می توان کولونیالیسم کهن نامید. منشاء مدوسا به لیبی یا شمال آفریقا بر می گردد. موهای مار ماندنش، در واقع موهای فرفری مردم سیاه پوست آفریقایی است. اما شیطان سازی "کولونیالیستی" و راسیستی، موی مدوسا را به مار تشبیه کرده است. این شیطان سازی از تمدن و فرهنگ آفریقایی است. جالب اینجاست که فرهنگ کهن آفریقا مادر سالار بود و خدایان زن را پرستش

می کرد. مدوسا با وجود آنکه یک موجود فانی بود، یک شخصیت قدرتمند، خلاق و خردمند توصیف شده که مورد پرستش بوده است. یعنی فرهنگ آفریقایی وقت از فرهنگ یونان وقت پیشرو تر، برابرتر و خردمندانه تر بوده است.

شیطان سازی یکی از موثرترین و مورد استفاده ترین روش های ایدئولوژیک برای پیشبرد روایت سیاسی – ایدئولوژیک خویش است. تاریخی را که پیروزمند جنگ می نویسد، تاریخی

منصفانه نیست، تاریخی مخلوط با دروغ و افسانه است. تحقیر دشمن و شیطان سازی از آن روش متداولی است. اگر به تاریخ چند قرن اخیر، یا باصطلاح مدرن، بنگریم تاریخ نوشته شده توسط قدرت های کولونیالیستی و امپریالیستی پر است از شیطانی سازی از فرهنگ و تمدن کهن و دنیای به استعمار درآمده.

قدرت های اروپایی در حالیکه با وحشی گری غیر قابل توصیفی بخش وسیعی از دنیا را تحت اشغال و تصاحب درآوردند، حدود ۶۰ تا ۱۰۰ میلیون انسان بومی در آمریکای شمالی و لاتین را به قتل رساندند. حدود سیزده میلیون انسان را در آفریقا اسیر کردند و در وحشیانه ترین شرایط به آمریکا منتقل نمودند. حدود دو میلیون نفر آنها در کشتی هایی که در آن به بند کشیده بودند، جان سپردند. نسل کشی های دولت های غربی بیشمار است. پادشاه بلژیک شخصا مسئول قتل ۱۰ میلیون انسان و نقص عضو میلیون ها انسان دیگر شامل کودکان در کنگو است.



یک بازرگان انگلیسی بر دوش یک زن بنگالی
یکی از ابعاد عمق وحشیگری کولونیالیسم!

اما این فاتحین وحشی مردم آفریقا، آسیا، سراسر آمریکا و استرالیا و نیوزیلند را وحشی می نامند. آنها را وحشی می نامند تا جنایت و دزدی شان را پاکشویی کنند. تا به امروز دارند از این روایت های دروغین استفاده می کنند. به دو نقل قول از وینستون چرچیل نگاه می بینیم:

"امپراطوری بریتانیا یک نیروی شکوهمند و متمدن

است. ما خط آهن ضروری، قانون و نظم به گوشه های عقب مانده زمین می آوریم."

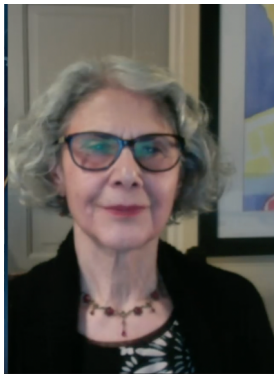
در سال ۱۹۳۷، چرچیل در حمایت از اسکان یهودیان در فلسطین، اظهار داشت:

"من نمی پذیرم که... برای مثال، در حق سرخپوستان آمریکا یا سیاهپوستان استرالیا خطایی صورت گرفته است؛ من قبول نمی کنم که اشتباهی در حق این مردم صورت گرفته باشد وقتی یک نژاد قوی تر، دنیا دیده تر، با ارزش تر و خردمند تر، جای آنها را گرفته است."

در مبارزه با ریشه های استثمار، سرکوب و ستم، باید با روایت های دروغین نیز تسویه حساب نمود، خراش شان داد و کوشید حقیقت را از پشت تل های انبوه دروغ، خرافه و شیطان سازی بیرون کشید. این مهم را ما بعنوان یکی از وضایف اصلی خود قرار داده ایم.

تفاهمنامه پا در هوا!

جنگ یا صلح، کدام آینده مردم را رقم می زند؟



آذر ماجدی

۲۲ ژوئن ۲۰۲۶ - اول تیرماه ۱۴۰۵

مذاکرات را به رعایت آتش بس در لبنان موکول نمود و آتش بس در لبنان و معافیت های تحریمی برای صادرات نفت را شرط باز شدن تنگه هرمز اعلام کرد.

مغایر با لحن بسیار مثبت ونس، ترامپ ایران را تهدید نمود که اگر عوامل نیابتی اش را در لبنان ساکت نکند، آمریکا حتی شدید تر از گذشته به ایران حمله و آنرا اشغال خواهد کرد. وزیر دفاع اسرائیل نیز اعلام نمود که ارتش اسرائیل در لبنان باقی خواهد ماند.

با این اوصاف، این ضد و نقیض گویی، گنج سری و عدم انسجام این سوال را مطرح می کند که آیا آنهمه هیاهو درباره تفاهمنامه، مفاد آن و بحث و جدل درباره فاتح و مغلوب دود شد و به هوا رفت؟ و لاف و گزاف های ترامپ پس از امضاء در برابر رهبران جی هفت به جوک های بیشمار ریاست جمهوری او بدل خواهد شد؟ ترامپ عامدانه امضاء را به

بعد از حدود یک هفته رایزنی، حدس و گمان، تحلیل های مختلف و بعضاً ضد و نقیض از رسانه های بستر اصلی، رسانه های اسرائیلی و در سوشیال میدیا، بالاخره تفاهمنامه آمریکا-جمهوری اسلامی، روز پنجشنبه ۱۸ ژوئن بشکل الکترونیکی توسط ترامپ و پزشکیان بامضاء رسید و قرار شد که دوهیات از آمریکا با ریاست ونس و از ایران با ریاست قالیباف و عراقچی روز جمعه نوزدهم برای "فاز بعدی" مذاکرات در سوئیس ملاقات کنند. این ملاقات بعلت عدم رعایت تفاهمنامه از جانب اسرائیل لغو گردید. اسرائیل در مغایرت با تفاهمنامه امضاء شده، به جنوب لبنان حمله کرد. جمهوری اسلامی نیز بار دیگر تنگه هرمز را بست.

جلسه نوزدهم ژوئن لغو شد. مشاجره بالا گرفت ولی بالاخره، روز یکشنبه ۲۱ ژوئن هیات آمریکا و جمهوری اسلامی در سوئیس با میانجیگری قطر و پاکستان نشست داشتند. ونس این دیدار را بسیار مثبت توصیف کرد. اما جمهوری اسلامی ادامه

کنفرانس در فرانسه موكول كرد. او تضمين نمود كه سند در كاخ ورسای امضاء شود، مكاني كه وېلسون رئيس جمهور آمريكا توافقنامه پایانی جنگ جهانی اول را امضاء كرد. يك نمايش بزرگنمایی و قدرت!

این رویداد كاملاً قابل پیش بینی بود، باین دلیل كه اسرائیل در تمام این مدت اعلام كرده بود كه خود را ملزم به رعایت تفاهمنامه نمی داند. در چند روز اخیر شاهد برخوردهای تند برخی سیاستمداران و رسانه های اسرائیلی، و منابع وابسته به میلیاردرهای صهیونیست منبع مالی ترامپ بوده ایم. از آنسوی برخی سیاستمداران آمريكا، از جمله جی دی ونس و هیلاری كلینتون با لحنی تند به اسرائیل برخورد نمودند. برخوردهای تند و مشاجره آمیز بشکل علنی، پدیده ای نادر در مناسبات آمريكا و اسرائیل بشمار می رود. بنظر می رسد كه جناحی در حال شكل گیری است كه قصد دارد كاسه كوزه ها را سر نتانياهو بشكند، او را قربانی نماید و خود را نجات دهد. این اتفاقات بیانگر شرایط حساس و خطیری است كه آمريكا و اسرائیل در آن قرار دارند.

آیا صلح ممكن است؟

نه تنها این تفاهمنامه، بلكه هر نوع توافقنامه ای میان آمريكا و جمهوری اسلامی و اسرائیل كاملاً شككنده خواهد بود. طی دو سال اخیر اسرائیل قرارداد آتش بس در غزه را امضاء كرد و حتی يك روز به آن متعهد باقی نمانده است. در لبنان هم آتش بس را زیر پا گذاشت. از آنسوی ترامپ هر روز حرف خود را عوض می كند و حتی رسانه های بستر اصلی نیز نمی توانند با قاطعیت وعده های او را منتشر كنند. اما يك صلح متزلزل و يك جنگ سرد می تواند برای دوره ای برقرار شود.

باید اعلام كرد كه در این دنیای پر از آشوب و جنگ و ویرانی سخن از صلح پایدار يك رویا و توهم بیش نیست. برای دستیابی به يك صلح پایدار باید ریشه های جنگ، كشتار و ویرانی را خشك كرد. تا آنجا كه به جنگ آمريكا و اسرائیل علیه ایران مربوط می شود، دستیابی به صلح امری بسیار پیچیده است. مساله اینجاست كه جنگ علیه ایران يك شبه رخ نداده است. يك پروژه دراز مدت در حال شكل گیری بوده است. اگر بپذیریم كه جنگ و كشتاری كه در منطقه شاهدیم با هدف ایجاد خاورمیانه جدید و اسرائیل بزرگ براه افتاده، تا زمانیکه این پروژه بایگانی نشده، جنگ پایان نخواهد یافت.

بعلاوه، پروژه ویرانی و تغییر چهره منطقه بروشنی در سال ۲۰۰۱ توسط دولت آمريكا با نقشه بمباران ۷ كشور فرموله و بیان شده و سالهاست كه درز پیدا كرده است. پنج كشور، افغانستان، عراق، سودان، سومالی و لیبی عملاً فیصله یافته اند؛ لبنان و ایران در دست اجراء اند. لذا تا زمانیکه این پروژه بزرگ بطور كامل و قطعی پایان نیابد یا بایگانی نشود، خطر جنگ بالای سر ایران خواهد بود.

ضروری است مختصراً به تاریخ تقسیم منطقه و شكل گیری اسرائیل نگاهی بیانداریم تا ریشه معضل و مساله اصلی تنش و درگیری های كنونی را بهتر دریابیم. جنگ كنونی حاصل يك قرن جنگ مداوم است. خاورمیانه جدید و اسرائیل بزرگ پروژه جدیدی نیست. از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ آغاز نشده است. این پروژه ای بوده، كه شكل کلی آن از پس از جنگ جهانی اول ترسیم شده است؛ نه لزوماً با همین الفاظ، یا با تمام جزئیات. اما نقشه کولونیالیستی بریتانیا و فرانسه با توافق متفقین پس از پایان جنگ جهانی اول، تقسیم منطقه بشكلی بوده كه سلطه بلامنازع شان بر كل آن حفظ و تحكیم شود. از اینرو منطقه را بر مبنای منافع و قدرتشان تكه تكه كردند.

تشکیل اسرائیل خیلی سریع بر روی میز قرار گرفت. اولین بیانیۀ بالفور که به صهیونیست ها امکان و قدرت داد تا با سازماندهی ترور و جنگ امکان تاسیس کشور اسرائیل را در سال ۱۹۴۸ فراهم آورند، در سال ۱۹۱۷ توسط بریتانیا و خطاب به لرد روتشیلد (بزرگترین بانکدار و از صهیونیست های مهم و تعیین کننده در شکل گیری اسرائیل) به تصویب رسید. بیانیۀ ای که "تاسیس یک وطن ملی برای مردم یهودی را در فلسطین" تضمین می کرد. جنگ، کشتار، نسل کشی و ویرانی از آن زمان به بخش جدایی ناپذیر تاریخ منطقه بدل شده است. از آن زمان که اسرائیل تشکیل شده، منطقه یک خواب آرام بخود ندیده است. با این حساب، توقع صلح و آرامش با وجود اسرائیل و این پروژه و رویای دیرینه، بیشتر به یک خواب و رویا شبیه است. باین معنا می توان گفت که پروژه خاورمیانه جدید و اسرائیل بزرگ یک قرن است که روی میز امپریالیسم غرب قرار دارد.

بازندگان و برندگان تاکنونی

به گفته دوست و دشمن آمریکا/ترامپ با امضای این تفاهمنامه عملاً شکست خود را در مقابل جمهوری اسلامی اعلام کرد. در سوسیال میدیا مفسرین سیاسی با گرایشات مختلف، از شکست ترامپ سخن می گویند. رسانه های بستر اصلی، بویژه در اسرائیل، از "هزینه بالای جنگ بی حاصل برای آمریکا" حرف می زنند. اینها عملاً دارند با زبان "نزاکت سیاسی" درباره شکست آمریکا تا این مرحله از جنگ صحبت می کنند.

هر گزایشی می کوشد رنگ سیاست خود را بر این تفاهمنامه بزند. اما فاکت ها روشن اند. آمریکا با هدف ویرانی ایران ("بازگشت به عصر حجر") و تبدیل ایران به یک سوریه دیگر، به عبارتی بالکانیزه کردن و ایجاد یک سناریوی سیاه در ایران

جنگ را آغاز کرد. این شرایط را با کلام "رژیم چنج" توضیح می دادند. گفته می شود که ترامپ/ دولت آمریکا فکر می کردند که این یک عملیات سریع خواهد بود. اوضاع شکل دیگری بخود گرفت.

آمریکا در شرایطی است که ادامه جنگ در حال حاضر را بشدت بضرر منافعش می بیند. از اینروست که این تفاهمنامه را امضاء کرده است. سندی که عملاً گویای آنست که جمهوری اسلامی موقعیت سیاسی خود را در قبال آمریکا و اسرائیل و در منطقه به نسبت پیش از جنگ تحکیم کرده است. آمریکا بدون دریافت هیچ امتیازی که قبل از جنگ از آن برخوردار نبود، با لغو تحریم ها و پرداخت غرامت ۳۰۰ میلیارد دلار و ترخیص سرمایه های منجمد شده ایران موافقت کرده است.

اما برای دستیابی به یک صلح حتی موقت، ضروری است آمریکا اسرائیل را رام کند. یا دقیقتر بگوییم، جناح سازش طلب کنونی در هیأت حاکمه بتواند جناح جنگ طلب را رام نماید. این مسالۀ ای کاملاً باز است. قابل پیش بینی نیست. اینکۀ اختلافات و مشاجرات شان علنی شده بیانگر حساسیت بالا و بن بست است که در حال حاضر در آن قرار گرفته اند.

روشن است که ما و تمام انسان های آزادیخواه و با وجدان خواهان پایان بلافاصله جنگ هستیم. جنگ زندگی مردم را با مشقات و سختی های باور نکردنی مواجه کرده است. فقر در ابعادی باور نکردنی بیداد می کند. میلیون ها کارگر بیکار شده اند. کمپایی مواد غذایی، دارو و مواد لازم برای زندگی و قیمت های سرسام آور زندگی مردم را صد چندان سخت و مشقت بار کرده است. این جنگ جز فقر و بدبختی، مرگ و ویرانی، بیماری و نابودی ارمغان دیگری برای مردم نداشته است. جنگ قدرت سرکوب رژیم را بمراتب افزایش داده و توازن قوا

میان رژیم و مردم را به زیان مردم تغییر داده است. این جنگ باید متوقف شود.

اگر جنگ برای مردم و جامعه یک فاجعه عظیم محسوب می شود، برای جمهوری اسلامی حکم نعمت را داشته است. اسرائیل و آمریکا (روایت موساد و سیا) این جنگ را با وعده "آزادی و پیشروی" مردم و ایران بجلو رانند. یک سناریو برای مقبول جلوه دادن جنگ نوشته شد. مثنی مزدور از ناسیونال فاشیست های ایرانی، ناسیونال فاشیست های کرد و قومی، و برخی جریانات باصطلاح چپ که در رکاب موساد و سازمان سیا قرار گرفته اند وارد میدان تبلیغات جنگی شدند. در تظاهرات و کنفرانس و سخنرانی و مصاحبه های رادیو - تلویزیونی شیور جنگ را نواختند.

صحنه هایی شنیع از فاشیسم، لمپنیسم، بی وجدانی و مزدوری را به نمایش گذاشتند. به ترامپ و بی بی التماس کردند که ایران را بمباران کنند. با هر بمبی که کودکی، جوانی، سالمندی را تکه تکه کرد، آب و برق و شاهرگ های اقتصاد و زندگی مردم را نابود نمود، رقصیدند و فریاد: "تک یو ترامپ" "تک یو بی بی" سر دادند و پرچم های اسرائیل را در خیابان ها به اهتزاز درآوردند. این جماعت بازندگان اصلی تاکتونی جنگ اند. ذره ای آبرو و اعتبار برایشان باقی نمانده است. سکه یک پول شده اند. نزد مردم بعنوان مثنی مزدور بی وجدان شناخته می شوند. آنها یک کارت سوخته اند!

طنز تلخ اینجاست که ترامپ در نطق توضیحیش درباره تفاهمنامه در مقابل میلیون ها نظاره کننده، این مزدوران را



سکه یک پول کرد. به ریشخندشان گرفت. تمسخرشان کرد و احق نامیدشان. اینجاست که خشم ناحق شان غلیان کرده است. از ایران اینترنتشنال و رسانه های دیگر "رژیم چنجی" موساد/ سیا گرفته تا سوسیال میدیا، دست پیش گرفته اند که پس نیافتند. مرگ زودرس به این می گویند.

جامعه و جمهوری اسلامی پس از جنگ

روند تاکنون جنگ، جمهوری اسلامی را در موقعیت قدرتمندتری قرار داده است. عملا کشتار رهبر و بخش وسیعی از حکومت اسلامی که بعنوان بزرگترین ضربه به رژیم تعبیر و اعلام شد، به تقویت انسجام و یکپارچگی آن منجر گردید. یک نوع استحاله درون رژیم شکل گرفت. قدرت را دست جناحی که به "اصول گرا" معروف است. قرار داد و عملا عناصری مثل روحانی و ظریف و جناح اصلاح طلب حکومتی

و احمدی نژاد، مهره هایی که بعنوان رقیب جناح دیگر مطرح بودند را حاشیه ای کرد.

شرایط و نتایج جنگ موقعیت مردم را در برابر رژیم تضعیف کرد. خطرات و ضایعات جنگ مردم را در شرایطی مخاطره آمیز تر و شکننده تر قرار داد. رژیم نیز با استفاده از این شرایط و با بهانه شرایط جنگی پنجه هایش را بر گلوگاه مردم تنگ تر کرده و سرکوب خشن تری را بر جامعه حاکم نموده است. این جنگ توازن قوا میان مردم و رژیم را بنفع رژیم تغییر داده است.

مردم موفق شده بودند که طی خیزش ۴ سال پیش و مبارزات بعدی جمهوری اسلامی را در عرصه هایی عقب بنشانند. مهمترین دستاورد را جنبش آزادی زن بدست آورده که عملاً به سرنگونی دوافکتوی حجاب اسلامی، بیرق رژیم، و آپارتاید جنسی منتهی شد. این یک دستاورد مهم اجتماعی- سیاسی- فرهنگی است که باید بطور مجزا مورد بحث قرار گیرد، اما باید یادآور شد که جمهوری اسلامی قادر نشده این سنگر عظیم را باز پس بگیرد. گزارشات و فیلم های بسیاری از ایران بر این استناد می کنند که طی جنگ زنان در خیابان ها بدون حجاب حضور دارند و شبها در بسیاری نقاط تهران مردم جمع شده، موزیک می زنند، می رقصند و زنان با و بی حجاب ظاهر می شوند.

اما در عرصه های دیگر رژیم موفق شده کارگران و مردم معترض را عقب بنشانند. طی سالهای اخیر ما شاهد اعتراضات کارگری بسیاری بوده ایم، در شرایط کنونی امکان اعتراض بسیار سخت تر شده است. گزارش ها حاکی از آنست که نیروهای سرکوب در گوشه و کنار خیابان ها ایستاده و هر نوع اعتراضی را خفه می کنند. اعدام ها، گسترش یافته است. عملاً

جمهوری اسلامی پنجه های خود را بر گلوی مردم فشرده تر کرده است.

درغیبت یک نیروی پیشرو، قدرتمند و سازمانیافته که بتواند از موضعی چپ، مترقی و سوسیالیست علیه امپریالیسم آمریکا بجلوداری اسرائیل بجنگد و امیال مردم عدالتخواه و انساندوست را نمایندگی کند، جمهوری اسلامی نزد مردم عدالت طلب عاصی بزرگنمایی شده است. توده های وسیع مردم در سراسر دنیا، انسان هایی که از کشتار و وحشی گری اسرائیل جانیشان به لب رسیده * و همچنین از قلدر منشی آمریکا و غرب در سطح جهان و از جنگ و زورگویی و دزدی امپریالیستی بیزارند، اکنون با دیدی مثبت به جمهوری اسلامی می نگرند. در فقدان یک قدرت پیشرو و چپ و متشکل و مجهز در جهان، جمهوری اسلامی بعنوان تنها نیروی مقاوم در برابر آمریکا و اسرائیل ظاهر شده است. جمهوری اسلامی جنگ تبلیغاتی را کاملاً برده است.

صرفنظر از آنکه موانع این تفاهمنامه برطرف خواهد شد یا موافقت نامه دیگری بامضاء خواهد رسید، یا خیر، مردم باید هشیاری خویش را نسبت به جنگ و خطرات آن حفظ کنند و خود را در برابر حملات جمهوری اسلامی نیز محفوظ دارند. وظیفه ای بسیار دشوار و مشقت بار. اما این تنها راه خلاصی از برزخی است که در آن گرفتار شده ایم. حفظ آمادگی، هشیاری، همبستگی و تشکل تنها ضامن ما برای برون رفت از بن بستی است که در مقابل ما قرار گرفته است.

*طبق نظر بررسی های مختلف در سطح جهان اسرائیل منفور ترین کشور جهان است. اکثریت مردم جهان از اسرائیل نفرت دارند.

آتش بس بر ویرانه‌ها؛ زنان، فقر و تداوم مقاومت اجتماعی در ایران



هاله طاهری

۲۲ ژوئن ۲۰۲۶، ۱ تیر ۱۴۰۵

اسلامی تحمیل کرده‌اند و دیگر قابل پس گیری نیست. اعتصابات هرروزه کارگران، اعتصاب سراسری کامیون‌داران و دیگر اعتراضات، رژیم را تا لبه پرتگاه کشانده بود. صدای زندانیان سیاسی در سراسر جهان به اسطوره مقاومت تبدیل شده بود. مردم خواهان براندازی رژیم به دست خود هستند، چنانکه فریاد می‌زدند: “فقط کف خیابان، به دست میاد حقمان”. اما ناجیان کارتنی در خارج کشور، از رضا پهلوی گرفته تا ناسیونالیستهای رنگارنگ، به صف شدند تا از بالای سر مردم و مبارزانشان “ایران را پس بگیرند”.

در جوامع بحران‌زده‌ای مانند ایران و زیر حاکمیت یک رژیم توتالیتر، سونامی بیکاری و بحران معیشتی یکی از تهدیدهای بزرگ بر سر زنان است. زنان فقط بیکار نمی‌شوند، بلکه از بازار کار بمرور حذف می‌شوند. وقتی اشتغال زنان فقط حدود ۱۴ درصد است (تا قبل از جنگ)، چنین شوک جنگی هزاران

پس از جنگ ۳۹ روزه توافقنامه نیم بند بین آمریکا و ایران بطور موقت هم که شده پایانی بر بمباران، ویرانی و همه مضرات ناشی از جنگ خواهد بود. جنگ ۱۲ روزه اسرائیل و جنگ اخیر فرصتی طلایی برای رژیم اسلامی بود تا از لبه پرتگاه نجات پیدا کند. ۴۸ سال است که این رژیم قانون توحش و زن‌ستیزی عریان را به نمایش گذاشته است؛ از جمله قانون مجازات سنگسار، زندان و اعدام تا اشکال تحقیر و کنترل بر زنان. جنبش آزادی زن، جنبشی که خود از دل خشونت‌های عریان و از بطن گرایش سوسیالیستی سر برآورد، از همان آغاز کار به رژیم “نه” گفت و تا به امروز در کنار دیگر جنبش‌های اجتماعی برای حقوق زنان مبارزه کرد و عقب‌نشینی‌هایی را به رژیم تحمیل کرد که یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای آن، نقش زنان در خیزش انقلابی بود. امروزه زنان دوافاکتو لغو حجاب و لغو آپارتاید جنسی را به جمهوری



۱۶۸ کودک مدرسه در میناب در بمباران ۲۸ فوریه کشته شدند

حداقلی موجود در جامعه، از جمله آموزش و تفریح، برای خانواده‌ها به صفر می‌رسد. همه چیز بر عهده مادر خواهد بود. رژیم پیش از جنگ برای ازدواج‌های زودرس و فرزندآوری بیشتر بسیج شده بود. با شرایط پس از جنگ، زنان و دختران بیش از پیش در چنگال خانواده و ازدواج‌های زودرس قرار می‌گیرند.

زنان و کودکان در جنگ‌ها همواره بیش از دیگران قربانی می‌شوند. در جنگ ۱۲ روزه ۲۰۲۵ نزدیک به ۶۰۰ غیرنظامی، از جمله زنان و کودکان، کشته شدند؛ هنگامی که سازمان حقوق بشر کردستان، عدد بالاتری ارائه می‌دهد: ۱۸۲ غیرنظامی در میان ۱۰۸۲ کشته، شامل دست‌کم ۶۸ زن و ۴۵ کودک. فقط در دو روز نسل‌کشی که رژیم اسلامی از مردم انتقام گرفت، ۳۰ هزار کشته در خیابان‌ها

زن را به خانه‌نشینی اجباری، کار بی‌بیمه و وابستگی مالی سوق می‌دهد. به دلیل ویرانی وسیع مراکز کارگری و کارگاه‌هایی که زمانی منبع درآمدی برای زنان بودند، و نیز آن بخش از کار زنان که در خانه به صورت قراردادی تحویل می‌گرفتند و منبع درآمدی برای آنان بود، همه این‌ها یا تقریباً از بین رفته یا دولت تصمیمی برای بازسازی آن‌ها ندارد. زنان سرپرست خانواده با قراردادهای سفید و دست‌مزد ناچیز بیشتر در خطرند. بسیاری از آنان به شیوه شیفتی، نیمه‌وقت یا در خانه مشغول به کار بودند و یا از طریق اینترنت منبع درآمدشان تأمین می‌شد. این امکانات تقریباً بر باد رفته است. این زنان بخشی از جامعه‌اند که هیچ مرجعی مسئول ویرانی و نابودی‌شان نیست. در عوض، کار خانگی زنان با صرف ۲۲.۵ درصد از وقت برای مراقبت و پخت‌وپز، این بار چند برابر خواهد شد؛ چرا که کودکان مدرسه ندارند و امکانات



گزارش شد که نیمی از آنان زنان و کودکان بودند. در جنگ ۳۹ روزه بمب افکنهای دولت آمریکا مدرسه میناب را با ۱۶۸ کودک با خاک یکسان کردند. با ویرانی بسیاری از بیمارستانها و مراکز درمانی و کمبود همیشگی دارو که این بار چند برابر شده است، بیماریهای متعددی در میان کودکان و زنان اقشار کمدرآمد و کارگری بمراتب وسیع تر و به سرعت گسترش خواهد یافت. عرصه بهداشت و درمان زنان و خانواده‌هایشان به مراتب بدتر خواهد شد. معضل دیگر مسمومیت هوا در اثر منفجر کردن تاسیسات نفتی در شهرها در طول جنگ ۳۹ روزه است که منجر به اشاعه بیماری سرطان خواهد شد و سلامت چندین نسل را به خطر میاندازد. امروز همین قشر وسیع از خانواده‌های کارگری و زنان سرپرست خانواده بیشترین بار کمبودها را بر دوش می‌کشند و مسلماً نسل آینده این قشر نیز از تأثیرات منفی بیماری‌ها، تروماهای جنگ و خشونت برای سال‌ها رنج خواهد برد.

بعد از آتش‌بس، خطر برای زنان فقط نظامی نیست؛ بلکه در شکل اخراج از کار، ناامنی خیابانی، افزایش کنترل اجتماعی، فشار روانی و خشونت خانگی بمراتب افزایش می‌یابد. نزدیک به نیم قرن حاکمیت رژیم اسلامی، از مدرسه تا منبر مساجد، از تلویزیون تا دستگیری هرروزه زنان جوان در خیابان‌ها، همه جا را برای زنان ناامن کرده است. با توجه به پیشینه تاریخی رژیم زن ستیز و با تجربه‌های تاریخی از بحرانهای ادواری سیستم سرمایه داری همواره در دوران جنگ و پسا جنگ، فشار بر زنان و مخالفین دولتی افزایش میابد که زنان قربانیان اولیه این شرایط هستند.

پس از حمله ۱۲ روزه اسرائیل به رژیم، سران حکومت بالاترین آمار مجازات اعدام و دستگیری‌های وسیع را در جهان داشتند. در میان آنان زنان بسیار فعال و برجسته‌ای هستند که سال‌هاست در زندان‌اند و حتی در خطر اعدام قرار دارند. سه‌شنبه‌های اعتراضی علیه اعدام زندانیان سیاسی یکی از

برجسته‌ترین حرکت‌های اعتراضی زندانیان در دهه اخیر است. اما رژیم در دوران آتش‌بس، وحشیانه با هرگونه اعتراض و حرکت اعتراضی در زندان برخورد می‌کند. پرستو احمدی، خواننده‌ای که با ترانه‌هایش برای مردم شادی می‌آفریند، به ۷۴ ضربه شلاق محکوم شده است. این شلاق‌ها تنها مجازات یک انسان نیست، بلکه نوعی شکنجه است که از طریق آن می‌خواهند هر آنچه شادی و امید در جامعه وجود دارد از مردم بگیرند. همچنین با رشد افکار پوسیده پدرسالاری و نگرش‌های عصر حجر که از سوی خود رژیم تقویت می‌شود، قتل‌های ناموسی زنان در این مدت بسیار افزایش یافته است. تصور کنید فقط در یک سال گذشته دستکم ۱۱ زن‌کشی، ۱۲ بازداشت فعال زن، ۱۴ محکومیت فعال زن و ۲ اعدام زن توسط هنگاو ثبت شده است. از آنجایی که بانی

اصلی چنین جنایاتی قبل از هر چیز به سیستم مجازات رژیم اسلامی برمیگردد آمار دقیق بیشتر اوقات گزارش نمی شود.

اما با وجود همه این شرایط سخت، جامعه هنوز زنده است و قلب مبارزات کارگری، قلب مبارزات زنان و قلب جنبش‌های اجتماعی همچنان می‌تپد. مبارزات برحق مردم در ایران از جمله نادر اتفاقات نیم‌قرن اخیر است که با وجود یک رژیم تا دندان مسلح و به‌شدت زن‌ستیز و ضدانسان، همچنان بر خواست سرنگونی رژیم پای می‌فشارد.

هنوز مدت زیادی از آتش‌بس نگزشته بود که بلافاصله اعتراضات از سر گرفته شد. کانون بازنشستگان کرمانشاه، تشکل‌های بازنشستگان در اراک و شوش و اعتراض جمعی کارگران سندیکای هفت‌تپه برای دریافت حقوق معوقه، از جمله نمونه‌های این اعتراضات هستند. در این تجمعات، مردم علاوه بر اعتراض به گرانی، کمبود دارو و پرداخت نشدن حقوق‌ها، شعارهای “مرگ بر دیکتاتور”، “زن، زندگی، آزادی” و دفاع از حقوق زنان در افغانستان برای حق تحصیل را سر دادند. نوشتن بیانییه‌ها و نامه‌های اعتراضی با امضای شماری از کارگران،

معلمان و دیگر افراد و انتشار آن‌ها در شبکه‌های اجتماعی، از جمله نشانه‌های آغاز موج دیگری از همبستگی مبارزاتی مردم است. برای مثال، می‌توان به هشدار رسمی کارگران گروه ملی فولاد به بانک ملی و مسئولان برای پرداخت حقوق‌ها اشاره کرد که روز چهارشنبه مقابل استانداری تهران تجمع اعتراضی برگزار کردند. دانش‌آموزان در بیش از صد شهر به سیاست‌های دولت و مصوبات جدید شورای عالی انقلاب فرهنگی و سازمان سنجش اعتراض کردند؛ طرحی که در آن مهم‌ترین مفاد مربوط به حق محصلین برای ورود به کنکور و

سپس دانشگاه حذف شده است. محصلین با برگزاری اعتراضات گسترده ضمن خواست برحق خود به شعارهای حمایتی از دیگر جنبش‌های اجتماعی سر دادند. در تظاهرات های یزد، تهران، همدان، کرمانشاه، کرج، مشهد و استان مرکزی دانش‌آموزان در کنار والدین به شعار زن، زندگی، آزادی و “فقط کف خیابون، بدست میاد حقمون” سر دادند. در زندان‌ها نیز “سه‌شنبه‌های نه به اعدام” ضمن تداوم هر هفته مبارزاتشان و اعتصاب غذا علیه اعدام‌ها از مبارزات محصلین وسیعاً پشتیبانی کرده اند.

آتش‌بس اخیر و توافقات دولت‌های تروریستی پس از جنگ، پایانی برای بحران نیست؛ بلکه ورود به مرحله‌ای است که بیکاری، فقر، خشونت خانگی، سرکوب اجتماعی، مهاجرت و آسیب‌های روانی را در جامعه، بویژه برای زنان، عمیق‌تر و بغرنج‌تر می‌کند. راه چاره، اعتراض سراسری کارگران، زنان، دانشجویان، بازنشستگان، دانش‌آموزان و مردم ناراضی است تا کار این رژیم را یکسره کنند و بر لاشه آن جهانی بهتر بسازند. باید جلوی اعدام‌ها را با اعتراضات وسیع



گرفت. باید به ایجاد کمیته‌های همیاری و صندوق‌های کمک‌رسانی به خانواده‌های کم‌درآمد، از جمله زنان سرپرست خانواده، از دل جامعه و با کمک فعالین و جوانان پرداخت. باید تجمعات اعتراضی و کمیته‌های محلات را گسترش داد. باید کوشید که جنبش‌های اجتماعی خواست‌های مشترک را به عمل مشترک تبدیل کنند و به نیرویی قابل اعتماد برای جامعه میلیونی مردم ناراضی و معترض بدل شوند.

جنگ تروریستها متوقف شد، مبارزه ما ادامه دارد!

از ایران

دو مطلب زیر از طرف برخی فعالین در ایران برای ما ارسال شده است. نظرات مطرح شده لزوما نظرات مدوسا نیست و مسئولیت آنها با خود نویسندگان است.

خیانت به خیزش دیمه؛ چگونه مثلث «تمامیت خواهی، رسانه و موساد» اعتصابات طبقاتی را به مسلخ برد؟

بحران ساختاری و فروپاشی مشروعیت جمهوری اسلامی در آستانه پاییز ۱۴۰۴، با حقیقتی عریان مواجه شد: فروپاشی کامل مشروعیت، نظامی که بر پایه استثمار توده‌ها، تمرکز ثروت در دستان الیگارشی حاکم و انسداد مطلق سیاسی بنا شده است. این وضعیت، فراتر از یک تلاطم مقطعی، محصول دهه‌ها انباشت تضادهایی است که هرگونه امکان تغییر درون‌ساختاری را از میان برده و جامعه را به سمت تقابلی بنیادین سوق داده است. در این میان، طبقه کارگر و فرودستان که زیر چرخ‌دنده‌های جنگ و تحریم‌های امپریالیستی له شده‌اند، به دنبال راهی برای رهایی بودند،

برخلاف روایت‌های تقلیل‌گرایانه رسانه‌های جریان اصلی، جرقه اصلی این جنبش نه در هشتگ‌های مجازی، بلکه در قلب اقتصادی کشور یعنی بازار و اصناف زده شد. اعتصابات گسترده آذرمه که ناشی از هزینه‌های سرسام‌آور زندگی و فرسایش طبقات مولد بود، نشان داد که اگر طبقه کارگر و اصناف متحد شده و به شکلی سازمان‌یافته به خیابان آیند می‌توانند بدون افتادن در تله درگیری‌های کور، ماشین سرکوب را زمین‌گیر کنند همانطور که اعتصاب رانندگان کامیون در ابتدای سال ۱۴۰۴ و پیش از جنگ ۱۲ روزه میرفت که پیوند بین اصناف را برای شروع دوره ای جدید از همبستگی توده‌ها در مقابل جمهوری اسلامی رقم بزند. این هم‌پیوندی ارگانیک، یک «نقطه فشار واقعی» بود که قدرت حاکم را با جدی‌ترین خطر فروپاشی در دهه‌های اخیر مواجه ساخت.

در حالی که اعتصابات می‌رفت تا کمر نظام را بشکند، نیرویی از خارج وارد میدان شد. هدف این مداخله، خارج کردن اعتراضات از فاز «اعتصاب فلج‌کننده اقتصادی» و راندن آن به سمت «تقابل‌های خیابانی خونین» بود. موساد با سوءاستفاده از هیجانات و احساسات توده مردم، تجمعات را به سمت درگیری‌های رادیکالی هدایت کرد که تنها دستاورد آن، بالا بردن

آمار کشتار در دی‌ماه بود. این «استراتژی خون» به منظور ایجاد حمام خون طراحی شد تا با رادیکالیزه کردن فضا، راه برای مداخلات امپریالیستی و سناریوهای جنگ‌طلبانه باز شود؛ جنگی که خود ابزاری برای تثبیت قدرت‌های استعماری و نابودی زیرساخت‌های زندگی مردم است.

همزمان با عملیات میدانی نفوذ، رسانه‌هایی چون ایران اینترنشنال، من و تو و ربات‌های مجازی موساد در شبکه‌های اجتماعی، وارد فاز عملیاتی شدند. وظیفه این رسانه‌ها، سانسور ماهیت طبقاتی و صنفی، اعتصابات بازار و جایگزینی آن با بازنمایی‌های شخصیت‌محور بود. آن‌ها با برجسته کردن رضا پهلوی، انرژی انقلابی توده‌ها را از سازمان‌یابی مستقل به سمت یک «رهبر تراشی کاذب» منحرف کردند. این تغییر مسیر، ظرفیت همبستگی اجتماعی را تضعیف کرد و مطالبات بنیادین را به شعارهای سطحی و طرفداری از یک چهره صدارتی تقلیل داد که نتیجه‌ای جز فرسایش سرمایه اجتماعی و به کشتن دادن مبارزین واقعی نداشت.

در این میان، ناامن شدن فضای کار به واسطه سناریوهای جنگ‌طلبانه، ضربه‌ای جبران‌ناپذیر بر پیکره طبقه کارگر و فرودستان وارد کرده است. تعطیلی گسترده کارخانه‌ها و توقف فعالیت‌های تولیدی در پی جنگ، نه تنها ابزارهای اصلی مبارزه یعنی اعتصابات سازمان‌یافته را مختل کرد، بلکه میلیون‌ها خانواده را با تبعات معیشتی بی‌سابقه تورم روبه‌رو ساخت. قشر مولد جامعه در میان آتش، هم امنیت جانی و هم نان شب خود را از دست داد. این تعطیلی اجباری کار و فعالیت‌های اقتصادی، در واقع بخشی از پروژه نابودی زیرساخت‌های زندگی مردم بود تا با زمین‌گیر کردن معیشت زحمت‌کشان، ظرفیت همبستگی اجتماعی را تضعیف کرده و توده‌ها را برای پذیرش طرح‌های استعماری در استیصال مطلق فرو ببرند.

رضا پهلوی با سناریوهای ناامن‌سازی، نشان داد که جریان او چیزی جز بازتولید تمامیت‌خواهی در لباسی جدید نیست. او با دعوت مردم به خیابان بدون هیچ برنامه و حفاظی، عملاً در جنایت و قتل‌عام دی‌ماه شریک شد تا از خون جوانان برای خود مشروعیت بخرد و فضا را برای جنگ طلبی غرب باز کند. از منظر عدالت توده‌ای، هم نظام حاکم که دستش به خون معترضان آلوده است و هم جریان تمامیت‌خواه پهلوی که با همکاری با موساد و مصادره اعتصابات اصناف مسیر رهایی را به بن‌بست کشاند، باید به در پیشگاه ملت محاکمه شوند.

خیزش دی‌ماه نشان داد که فقدان نهادسازی مستقل و غلبه روایت‌های انحصاری رسانه‌های امپریالیستی می‌تواند گسترده‌ترین خیزش‌ها را به مسلخ ببرد. راه رهایی، نه از راهروهای سرویس‌های امنیتی کشور‌های بیگانه و دفاتر رسانه‌ها و شخصیت‌ها، بلکه از مسیر اتحاد دوباره توده‌های مردم به شکل سازمان‌یافته از دل کارگران، بازاریان و اصناف حول یک افق مشترک و مستقل می‌گذرد.

در برابر دو قطب ارتجاع: جمهوری اسلامی و اپوزیسیونِ پرو غرب

(جمعی از کمونیست‌های کارگری ایران - خرداد ۱۴۰۵)

جهان در نقطه‌ای عطفی ایستاده است. از دی‌ماه ۱۴۰۴ تا امروز، در فضایی از تعلیق و بی‌ثباتی، میلیتاریسم هارِ امپریالیسم به سرمداری آمریکا و اسرائیل، خاورمیانه و ایران را تا لبه‌ی پرتگاه «سناریوی سیاه» پیش برد. اکنون در شرایطی که پس از دوره‌ای از درگیری‌ها، آتش‌بسی شکننده و مجموعه‌ای از توافق‌های نانوخته میان جمهوری اسلامی و بلوک غرب در حال شکل‌گیری است، نقاب‌ها بیش از هر زمان فرو افتاده‌اند. ما این روند را نه از منظر دولت‌ها، بلکه از جایگاه طبقاتی کارگر و در دفاع از منافع مستقل آن بررسی می‌کنیم.

۱- میلیتاریسم: ماشین انهدام مبارزه طبقاتی
جنگی که جریانات پرو-آمریکا و پرو-اسرائیل آن را «رهای‌بخش» معرفی می‌کردند، در واقع تازیانه‌ای بر پیکر فرسوده جامعه بود. این جنگ صرفاً یک فاجعه اقتصادی نبود؛ پروژه‌ای برای ضربه زدن به سازمان‌یابی طبقه کارگر بود. تخریب زیرساخت‌ها، تشدید فقر و فشار معیشتی، و گسترش فضای امنیتی، مستقیماً توان مادی و سازمانی پرولتاریا را هدف گرفت. دولت سرمایه‌داری در ایران از وضعیت جنگی برای تشدید کنترل بر محیط‌های کار، سرکوب اعتصاب و گسترش نظم پادگانی استفاده کرد. در سطح کلان نیز، این تقابل به جای حل تضادها، شکل جدیدی از تثبیت بحران را بازتولید کرد.

۲- رسوایی اپوزیسیون راست: وابستگی به مداخله خارجی
در جریان این بحران، بخش مهمی از اپوزیسیون پرو غرب بار دیگر نشان داد که افق سیاسی‌اش نه بر سازمان‌یابی درون جامعه، بلکه بر اتکاء به فشار خارجی و مداخله امپریالیستی استوار است. چهره‌هایی مانند رضا پهلوی با فراخوان‌های آشکار برای حمله نظامی به زیرساخت‌های ایران، عملاً جایگاه خود را به عنوان نیرویی وابسته به پروژه رژیم‌چنج تثبیت کردند. در سوی دیگر، ناسیونالیسم قومی و پروژه‌های بالکانیزه کردن ایران را نیز در همان منطق عمل کردند: تبدیل شکاف‌های اجتماعی به ابزار بازی قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی. نتیجه مشترک این دو گرایش، تضعیف هر امکان واقعی برای شکل‌گیری سیاست مستقل طبقاتی است.

۳- استقلال سیاسی طبقه کارگر
جنگ و آتش‌بس، دو شکل متفاوت از مدیریت یک بحران واحد توسط دو قطب ارتجاع‌اند. در وضعیت کنونی، آتش‌بس نه به معنای ثبات، بلکه بازآرایی موقت نیروهای سیاسی و امنیتی و تلاش برای کنترل مجدد شرایط است. واقعیت این است که طبقه کارگر در شرایطی از فرسایش معیشتی، فشار امنیتی و پراکندگی سازمانی قرار دارد. در چنین وضعی، هر دو قطب مسلط می‌کوشند نارضایتی موجود را به مسیرهای کنترل‌شده هدایت کنند: یکی از مسیر دولت و امنیت، دیگری از مسیر امید به مداخله خارجی.

استقلال سیاسی طبقه کارگر در این فاز، یک افق انتزاعی نیست؛ یک مرزبندی عملی است. یعنی جلوگیری از ادغام نارضایتی موجود در پروژه‌های دو قطب مسلط، و حفظ حداقل پیوندهای واقعی در محیط‌های کار و زیست. وظیفه کمونیست‌های کارگری در این شرایط نه شعارهای کلی، بلکه کار مشخص بر زمین موجود است: حفظ هسته‌های سازمانی محدود اما واقعی، تقویت پیوندهای کارگری، و جلوگیری از انحلال سیاست طبقاتی در دو قطب موجود. تنها بر این پایه است که امکان باز شدن افق یک سیاست مستقل کارگری، در دل یک وضعیت ناپایدار و در حال بازآرایی، قابل تصور است.



جان پخشان عزیزی در خطر است!

تأیید حکم اعدام!



جمهوری اسلامی بار دیگر حکم اعدام پخشان عزیزی را تأیید کرد. پخشان، زندانی سیاسی، در ۱۳ مرداد ۱۴۰۲ توسط نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی بازداشت شد و نزدیک به چهار ماه را در سلول‌های انفرادی بند ۲۰۹ زندان اوین، تحت فشار، شکنجه و بازجویی‌های مداوم سپری کرد. او سرانجام در ۱۹ آذر ۱۴۰۲ به بند زنان زندان اوین منتقل شد.

پخشان عزیزی مددکار اجتماعی، روزنامه‌نگار و فعال حقوق زنان است. او سال‌ها در کنار زنان و مردم جنگ‌زده کرد در سوریه فعالیت کرده و در سخت‌ترین شرایط انسانی، به یاری آوارگان و قربانیان جنگ شتافته است. فعالیت‌های او در راستای دفاع از انسانیت، آزادی و حقوق زنان بوده است.

با این حال، جمهوری اسلامی ایران در ادامه سیاست سرکوب، پرونده‌سازی و خاموش کردن صدای معترضان و فعالان اجتماعی، در تابستان ۱۴۰۳ او را در شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب تهران با اتهام ساختگی «بعی» به اعدام محکوم کرد. این حکم ضد انسانی پس از تأیید در دیوان عالی کشور، در ۱۹ دی ۱۴۰۳ توسط شعبه ۳۹ دیوان عالی نیز تأیید شد.

اما رژیم اسلامی در هراس از این اعدام عملا این‌ها، آن‌ها می‌کرد. مبارزات مردم و طبقه کارگر در چند سال اخیر موفق شده بود تا جمهوری اسلامی را عقب بنشانند. مبارزات رادیکال و آزادیخواهانه مردم، کارگران و جنبش حق زن توازن قوا را بنفع مردم و به زیان رژیم اسلامی تغییر داده بود. سرنگونی دوافکتوی حجاب اسلامی و آپارتاید جنسی دو دستور مهم مبارزات آزادیخواهانه است. اما با آغاز جنگ و همراه با ویرانی جامعه و فقر گسترده تر، مردم عملاً به عقب رانده شدند؛ از مردم سلب قدرت شد و بهترین شرایط برای رژیم فراهم آمد تا به جامعه یورش بیاورد و سرکوب را خشن تر گسترش دهد. میزان سرکوب و اختناق که هم اکنون در جامعه برقرار شده به گزارش فعالین و مردم بسیار شدیدتر و گسترده تر از پیش از جنگ است.

این جنگ که جریانات دست راستی و فاشیست آنرا یک موهبت بزرگ و پیام آور آزادی می‌نامیدند، نه تنها شرایط زیستی مردم را هزار چندان وخیم تر کرده است، بلکه موجب گسترش و تعمیق سرکوب و اختناق در جامعه شده است. این جنگ از مردم سلب قدرت کرد و رژیم اسلامی را تقویت نمود.

در چنین شرایطی است که رژیم اسلامی جرئت کرده است تا حکم پخشان عزیزی را برای سومین بار تأیید کند و سایه شوم و سیاه مرگ و اعدام را بالای سر پخشان بگیرد. باید با تمام قوا در برابر این اعدام ایستاد. باید بکشیم سلاح اعدام را از دستان این رژیم بیرون بکشیم.

مرگ بر جمهوری اسلامی! پخشان عزیزی بی‌قید و شرط آزاد باید گردد! زندانیان سیاسی آزاد باید گردند!

متن نامه پخشان عزیزی در واکنش به بیانیه وزارت خارجه آمریکا:

لطفاً به حمایت از نسل کشی کودکان غزه پایان دهید!

اینجانب پخشان عزیزی زندانی سیاسی گرد محکوم به اعدام، ضمن رد اتهامات انتسابی بی‌اساس در پرونده و تقاضای تجدیدنظر در حکم کاملاً ناعادلانه اعدام، در خصوص بیانیه‌ی وزارت امور خارجه آمریکا که ظاهراً در دفاع از بنده منتشر شده خطاب به آنان اعلام می‌کنم که اگر دولت آمریکا واقعاً به میانی حقوق بشری و انسانی پایبند است در مرحله نخست بایستی دست از جنگ‌طلبی، حمله و جنایت در منطقه برداشته و حمایت آشکار خود را از نسل‌کشی مردم بی‌گناه غزه قطع نموده و تحریم‌های چندین‌ساله خود که منجر به فشار اقتصادی بی‌امان علیه مردمان مظلوم و دردمند این سرزمین شده را به پایان برساند تا ما نیز به این باور حقیقی برسیم که بیانیه‌های دولت شما از سر دلسوزی و احترام به حقوق انسان‌هاست و لاغیر!

بنده یک فرد عادی این اجتماع بوده، یک مددکار اجتماعی‌ام که حوزه کاریم اجتماعی و مردمی است. نه با دولت‌ها و نه در حوزه فعالیت‌ها و بازی‌های سیاسی‌شان نقشی داشته‌ام و نه می‌خواهم نقشی نیز ایفا نمایم. مردم خاورمیانه زیر فشار اقتصادی و اجتماعی حاصل از سیاست‌های ناقص و ناقض غرب به سرکردگی آمریکا، استعمار و استثمار صدساله و دولت‌های منطقه‌ای له شده‌اند.

با آرزوی صلح و آشتی، عدالت و کرامت حقیقی برای همه انسانها

ده مهر ۱۴۰۴ (۴ اکتبر ۲۰۲۵)



یورش رژیم طالبان به زنان شدیداً محکوم است

صرفنظر از جنسیت، نژاد، ملیت و تعلق مذهبی محترم شمرده خواهد شد.

سازمان آزادی زن این اقدام رژیم طالبان را بشدت محکوم کرده و خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط تمام زنان بازداشت شده است. انتخاب پوشش از اولیه ترین خواست های هر انسانی است. لذا اجبار به پوشش اسلامی باید لغو شود. بازداشت، ارباب و مجازات زنان به دلیل سر باز زدن از پوشش اسلامی نقض آشکار ابتدایی ترین حقوق و آزادی های انسانی آنان است و با هیچ توجیه فرهنگی، مذهبی یا سیاسی نمی توان منکر این حقوق پایه ای شد.

سازمان آزادی زن از همه آزادیخواهان و انسان دوستان می خواهد که وسیعاً علیه این سیاست سرکوب رژیم طالبان به اعتراض بلند شوند. تنها بشریت انساندوست، آزادیخواه و برابری طلبی که آزادی و برابری زن را در راس خواسته هایشان قرار می دهند می توانند این رژیم دد منش ضد زن را به عقب بنشانند.

زنده باد آزادی زن!

آزادی، برابری و رفاه همگان

سازمان آزادی زن

۱۲ ژوئن ۲۰۲۶ - ۲۲ خرداد ۱۴۰۵

روز شنبه ۱۶ خرداد ماه، رژیم طالبان حدود سی زن را بعلت عدم رعایت حجاب اسلامی در شهر هرات بازداشت کرد. در اعتراض به این سرکوب ده ها نفر تظاهرات کردند که با تیراندازی نیروی انتظامی روبرو شده و دو تن جان خود را از دست دادند.

این یورش وحشیانه شدیداً محکوم است. این حمله بار دیگر چهره سرکوبگر و ضد زن طالبان و نیروهای اسلامی در منطقه را عریان ساخت. جوهر ضد زن سیاست های این جریانات تروریست اسلامی دست ساز سازمان سیا، موساد و ام آی ۶ بار دیگر در مقابل انظار قرار گرفت. طی نیم قرن اخیر، تروریسم دولتی مستقیماً و نیز با سازماندهی یک جنیش تروریستی اسلامی و رها کردن آن بجان مردم، سرکوب و ارتجاع و زن ستیزی وحشیانه ای را بر مردم منطقه تحمیل کرده است. زنان از تمام حقوق انسانی خود، حضور در اجتماع، تحصیل، حق اشتغال، ابراز عقیده، مراقبت های بهداشتی محروم اند.

سازمان آزادی زن سرکوب زنان در افغانستان و کل منطقه را شدیداً محکوم می کند. رهایی از سلطه نیروهای تروریست اسلامی و سلطه تروریسم دولتی تنها راه نزدیک شدن به یک دنیای آزاد و متمدن خواهد بود که در آن حقوق همه انسان ها

سرنگونی دوافکتوی حجاب



هجوم رژیم سیاه اسلامی

حجاب بیرق رژیم و جنبش اسلامی است. حجاب لوگوی این نظام سرکوب و جنایت است. رژیم اسلامی بدون حجاب و آپارتاید جنسی نمی تواند دوام بیاورد. تحمیل حجاب اسلامی به زنان پیش درآمد تحمیل حجاب اختناق بر کل جامعه بود. همواره یورش به جامعه برای تحکیم اختناق و سرکوب با یورش به زنان هم زمان و همراه بوده است. تابستان در ایران با یورش ارازل و اوباش اسلامی به زنان آغاز می شود. اما امسال متفاوت است.

زنان به تهدیدات این جانیان واقعی نمی گذارند. جنبش اعتراضی در سراسر کشور به میدان آمده است؛ شعارهای "مرگ بر خامنه ای" و "مرگ بر رئیسی" در جامعه طنین انداز است. طبقه کارگر پرچم اعتراض را برافراشته است؛ روزی نیست که شاهد اعتراضات کارگری، بازنشستگان و معلمان نباشیم. خیزش های توده ای علیه فقر و فلاکت، سرکوب و کشتار لرزه بر اندام رژیم انداخته است. از هراس مرگ به جان فعالین سیاسی افتاده است، صد ها نفر را دستگیر و زندانی کرده است. برای تحکیم حاکمیت کثیفش به زنان حمله ور شده است. اما حنای آن دیگر رنگی ندارد.

زنان در ایران در عمل و بشکل دوافکتو حجاب را بدور انداخته اند. حجاب در عمل سرنگون شده است. هجوم نیروهای سرکوب اسلامی نیز نتوانسته حجاب را بر سر زنان بکشد. مرگ این نظام رسیده است. رژیم اسلامی رفتنی است. نه اراجیف و تهدید های خامنه ای و نه هجوم ارازل و اوباش سپاه و بسیج می تواند این موج وسیع توده ای را عقب بنشاند. حجاب اسلامی به همراه حجاب اختناق به زیر کشیده خواهد شد. جنبش آزادی زن نقشی مهم و کلیدی در سرنگونی این رژیم و در برپایی یک نظام آزاد و برابر و مرفه که زنان در آن نه فقط از حقوق برابر بلکه از برابری واقعی در کلیه شئون برخوردار خواهند بود.

نه به حجاب اسلامی! ستم بر زن موقوف! زنده باد آزادی و برابری بی قید و شرط زنان!

سازمان آزادی زن

۱۲ ژوئیه ۲۰۲۲

سازمان آزادی زن ۴ سال پیش سرنگونی دوافکتوی حجاب توسط جنبش آزادی زن را اعلام کرد.



می گویند تاریخ را فاتحان می نویسند. لذا ضروری است که حقایق را از زیر روایت های دروغین بیرون کشید. از اینرو در هر شماره یک صفحاتی را به بازنگری تاریخ اختصاص می دهیم.

جنگ جهانی اول، سقوط امپراطوری عثمانی و کشور سازی در خاور میانه

نقش دولت های کولونیالیستی

تهیه و تنظیم از سوسن لاری

تحولات جاری در خاورمیانه که زندگی را برای میلیون ها نفر به جهنم تبدیل کرده است با توجه به تحولات اخیر، هر انسان با وجدان و مسئولی را به تعمق و تفکر درباره حقایق تاریخی وامیدارد.

سیاست ها و اهداف کولونیالیستی/امپریالیستی حاکم بر جنگ جهانی اول و پس از سقوط امپراطوری عثمانی، دولت ترکیه بعنوان حاکم این امپراطوری، نقشه آتی بخش عمده آسیای غربی را تعیین کرد و قدرت بریتانیا و فرانسه را بعنوان دو قدرت مهم امپریالیستی بر منطقه تحکیم نمود.

در این میان سرنوشت مردم کرد در منطقه موضوع یکی از مباحث مهم این تقسیم بندی بود. بعد از دو سال مساله تشکیل دولت مستقل کردستان زیر فرش جارو شد.

دولت ترکیه که امپراطوریش ساقط شده بود، با تمام قوا کوشید که در برابر استقلال ارمنستان و تشکیل کشور کردستان مقاومت کند. در پایین خواهیم دید که چگونه به تشکیل ارمنستان تسلیم شد تا پس از یک سال یک نسل کشی در این کشور سازمان دهد و آنرا اشغال کند.

در این نوشته سعی شده است، با استناد به اصل مدارک مربوط، خلاصه ای از تاریخ تقسیم منطقه توسط بریتانیا و فرانسه و کاشتن بذرنش، تفرقه و تخاصم دائمی را بازگو کنیم. مسلماً نقش مبارزات مردم منطقه بعد دیگری از این تاریخ است که در جای خود باید مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. در اینجا سعی شده است نقش نیروهای کولونیالیستی در ایجاد کشورهای خاورمیانه بعد از سقوط امپراتوری عثمانی را تا حدی روشن کنیم. تشکیل کشورهای لبنان، سوریه، عراق، ارمنستان، ترکیه بعنوان بازمانده سرزمین امپراطوری و در مراحل بعدی کشورهای خلیج با برنامه ریزی این نیروها صورت گرفت. بررسی اسناد مربوط به تشکیل همه این کشورها در این مختصر امکان پذیر نیست. نقشه های این منطقه در دوران امپراطوری عثمانی و نقشه های بعد از سقوط امپراطوری و خاتمه جنگ جهانی اول وسعت و نقش این نیروها در تقسیم منطقه را نشان می دهد. در این نوشته بطور مشخص به مسئله کرد و تشکیل یا عدم تشکیل «کشور مستقل کردستان» پرداخته شده.



قرارداد «سایکس-پیکو»

سایکس سیاستمدار حزب محافظه کار و افسر دیپلمات بریتانیا و پیکو وکیل و دیپلمات فرانسوی در دوران جنگ جهانی اول بودند.

بغداد. ابتدا قرار شد که فلسطین تحت کنترل بین المللی باشد، اما بعداً تحت قیمومیت بریتانیا قرار گرفت. این را اضافه کنیم که بعد از انقلاب اکتبر، دولت بلشویک این معاهده محرمانه را علنی کرد.

مناطق مندرج در این توافقنامه به رنگها و حروف مخالف ذکر شده. *

«توافقنامه سایکس-پیکو: ۱۹۱۶»

«بر این اساس، بین دولت های فرانسه و بریتانیا تفاهم شده است:

این دو در سال ۱۹۱۶ از طرف دولتهای خود یک معاهده محرمانه امضا کردند بنام «سایکس-پیکو». با موافقت امپراطوری روسیه و ایتالیا، دول بریتانیا و فرانسه حوزه های نفوذ در خاور میانه را پس از شکست پیش بینی شده امپراطوری عثمانی مشخص کردند و مبانی تقسیم خاورمیانه را مطرح کردند. بر اساس توافقات مندرج در این معاهده بین بریتانیا و فرانسه، تقسیم نهایی پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی به تقسیم سوریه، عراق، لبنان و فلسطین (که تحت نفوذ امپراطوری عثمانی بودند) بین دو دولت بریتانیا و فرانسه منجر شد. (۱)

در میان این مباحث طرح شد که امپراطوری روسیه بخش ارمنی، تراپزون، وان، بیتلیز و بخشهایی از مناطق جنوب شرقی کردنشین را تصاحب کند. طرح شد که فرانسه لبنان، سوریه، آدانا، سیلیسیا، اورفا، ماردین، دیاربکر و موسول را تحت اختیار و کنترل بگیرد و بریتانیا جنوب مقدونیه، شامل

«فرانسه و بریتانیای کبیر آماده اند تا کشور های عربی مستقل یا کنفدراسیونی از کشور های عربی که تحت تقسیم بندی (الف) و (ب) در نقشه ضمیمه مشخص شده اند را تحت حاکمیت یک رئیس عرب، به رسمیت بشناسند و مورد محافظت قرار دهند.

«در منطقه (الف) فرانسه و در منطقه (ب) بریتانیای کبیر، حق تقدم در سرمایه گذاری و دادن وام در محل را خواهند داشت. در منطقه (الف) فرانسه و در منطقه (ب) بریتانیای کبیر، به تنهایی مشاوران یا مأموران خارجی را بنا به درخواست کشور عربی یا کنفدراسیون کشورهای عربی تأمین خواهند کرد.

در منطقه آبی، فرانسه و در منطقه قرمز، بریتانیای کبیر مجازند هرگونه مدیریت یا کنترل مستقیم یا غیرمستقیمی که مایلند و صلاح می دانند در کشور عربی یا کنفدراسیون کشورهای عربی انجام دهند.

«بعلاوه، در منطقه قهوه های یک حکومت بین المللی تأسیس شود که شکل آن پس از مشورت با روسیه و متعاقباً با مشورت با سایر متفقین و نمایندگان شریف مکه تعیین شود.

«بنادر حيفا و عکر و تضمین تأمین آب از دجله و فرات در منطقه (الف) برای منطقه (ب) به بریتانیای کبیر داده می شود. دولت اعلیحضرت (بریتانیا)، از طرف خود متعهد می شود که هرگز بدون رضایت قبلی دولت فرانسه، برای واگذاری قبرس با هیچ قدرت ثالثی وارد مذاکره نشود.

«اسکندریه از نظر تجارت امپراتوری بریتانیا یک بندر آزاد محسوب می شود و هیچ تبعیضی در هزینه های بندری یا تسهیلات مربوط به کشتیرانی و کالاهای بریتانیایی وجود نخواهد داشت؛ آزادی ترانزیت برای کالاهای بریتانیا از طریق اسکندریه، راه آهن، مناطق (آبی)، (ب) و (الف) برقرار می شود. هیچگونه تبعیضی، مستقیم یا غیرمستقیم، علیه کالاهای

بریتانیا در هیچ راه آهن یا علیه کالاهای کشتی های بریتانیا در هیچ بندری که به مناطق ذکر شده خدمت رسانی می کند، وجود نخواهد داشت.

«از نظر تجارت فرانسه، قلمروها و تحت الحمایه های آن، حيفا بندری آزاد خواهد بود و هیچ تبعیضی در هزینه های بندری یا تسهیلات مربوط به کشتیرانی فرانسه و کالاهای فرانسوی وجود نخواهد داشت. آزادی ترانزیت کالاهای فرانسوی از حيفا و توسط راه آهن بریتانیا از منطقه قهوه ای برای منطقه آبی، (الف) یا (ب) یا بالعکس، تأمین خواهد شد. هیچ تبعیضی، مستقیم یا غیرمستقیم، علیه کالاهای فرانسوی در هیچ راه آهنی یا علیه کالاهای کشتی های فرانسوی در هیچ بندری که به مناطق ذکر شده خدمات می رسانند، وجود نخواهد داشت.

«در منطقه (الف) راه آهن بغداد به سمت جنوب فراتر از موصل و در منطقه (ب) به سمت شمال فراتر از سامرا امتداد خواهد یافت تا زمانی که راه آهنی که بغداد و حلب را از طریق دره فرات متصل می کند، تکمیل شود، و سپس فقط با توافق دو دولت (بریتانیا و فرانسه).

«بریتانیای کبیر حق ساخت، اداره و مالکیت انحصاری راه آهنی را که حيفا را به منطقه (ب) متصل می کند، داراست. همچنین حق دائمی حمل و نقل سربازان خود از این خط را دارا خواهد بود. هر دو دولت باید درک کنند که این راه آهن برای تسهیل اتصال بغداد به حيفا است.

«به مدت بیست سال، تعرفه گمرکی موجود ترکیه در کل مناطق آبی و قرمز و همچنین در مناطق (الف) و (ب) به قوت خود باقی خواهد ماند و هیچ افزایشی در نرخ عوارض یا تبدیل از ارزش به نرخ های خاص، مگر با توافق بین دو قدرت، انجام نخواهد شد.

«توافق می‌شود که دولت فرانسه تحت هیچ شرایطی برای واگذاری حقوق خود وارد مذاکره نشود و چنین حقوقی را در منطقه آبی به هیچ قدرت ثالثی، به جز دولت عربی یا کنفدراسیون کشورهای عربی، بدون توافق قبلی دولت اعلیحضرت (بریتانیا) واگذار نکند و همچنین تعهد مشابهی را در مورد منطقه سرخ به دولت فرانسه خواهد داد.

«دولت‌های بریتانیا و فرانسه، به عنوان حامیان دولت عربی، موافقت می‌کنند که سرزمین تصاحب شده در شبه جزیره عربستان را به یک قدرت ثالث واگذار نکنند و به آن رضایت ندهند، و همچنین به یک قدرت ثالث اجازه ندهند که پایگاه دریایی را در ساحل شرقی یا در جزایر دریای سرخ ایجاد کند. با این حال، این امر مانع از تنظیم مرز عدن که ممکن است در نتیجه تحولات اخیر ضروری باشد، نخواهد شد.»

سایکس، با همکاری افسرهای ارتش بریتانیا در منطقه، اطلاعات وسیعی از مناطق کرد نشین جمع آوری کرده بود که در گزارشی تحت نام «گزارش کردستان و کردها» در سال ۱۹۱۹ منتشر کرد. (۲)

سقوط امپراطوری عثمانی توسط دول امپریالیستی پروسه ای بود با هدف تسخیر مناطق نفوذ برای هژمونی سیاسی و بهره ور شدن از منابع طبیعی بویژه نفت. در سال ۱۹۱۲ شرکت نفت انگلستان و ایران پالایشگاه آبادان را افتتاح کرد.

در سال ۱۹۲۰ معاهده سور (Treaty of Sevres) توسط متفقین و دولت وقت عثمانی به امضا رسید (۳). مسئله ایجاد کشورهای مستقل ارمنه و کردها در این معاهده درج شد. طبق بند ۸۸، ترکیه موظف بود ارمنستان را بعنوان یک کشور مستقل برسمیت بشناسد. کشور ارمنستان در شمال شرقی در مرز شوروی بوجود آمد. مردم ارمنستان از سالها قبل (۱۹۱۴ به بعد) همواره مورد حملات عثمانی بودند ولی در همین سال

دولت ترکیه به ارمنستان حمله کرد و با سازماندهی یک نسل کشی وحشیانه ارمنستان را اشغال کرد.

طبق بند ۶۲ این معاهده قرار بود که مناطق کرد نشین شرق فرات، در حاشیه مرز جنوبی ارمنستان، شمال مرز ترکیه با سوریه و بین النهرین یک منطقه خودمختار را تشکیل دهند و در صورت تمایل به استقلال کامل دست یابند. طبق این بند، قرار شد کمیسیونی متشکل از دولتهای بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، ایران و نمایندگانی از مردم منتسب به کرد تشکیل شود که به منطقه سفر و جزییات مربوط به خطوط مرزی که تا مرز ایران را شامل می شد، تعیین کند. این اقدام هیچگاه صورت نگرفت.

از آنجا که بریتانیا و فرانسه قصد در اختیار گرفتن حق استفاده از منابع نفتی در مناطق کردنشین را داشتند و نیز امتناع دولت ترکیه در اجرای مفاد معاهده، عملاً مسئله تشکیل کشور مستقل کردستان را منتفی کرد. متن این ماده چنین است:

«بخش سوم. کردستان. ماده ۶۲.

کمیسیونی که در قسطنطنیه توسط بریتانیا، فرانسه و ایتالیا تشکیل شده است، موظف است ظرف شش ماه از تاریخ لازم الاجرا شدن پیمان حاضر، طرح خودمختاری محلی برای مناطق عمدتاً کردنشین واقع در شرق فرات، جنوب مرز جنوبی ارمنستان که بعداً تعیین خواهد شد، و شمال مرز ترکیه با سوریه و بین النهرین را طبق ماده ۲۷، بندهای ۲ و ۳، تهیه کند. اگر در مورد هر سؤالی اتفاق نظر حاصل نشود، اعضای کمیسیون آن را به دولت های متبوع خود ارجاع خواهند داد. این طرح باید شامل تضمین های کامل برای حفاظت از آشوری-کلدانی ها و سایر اقلیت های نژادی یا مذهبی در این مناطق باشد و با این هدف، کمیسیونی متشکل از نمایندگان بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، ایران و مردم کرد برای بررسی و تصمیم گیری در مورد اصلاحات (لازم) از محل بازدید خواهند کرد؛ (این اصلاحات) در رابطه با مرز ترکیه با ایران خواهد بود.» (۳)

این معاهده یک سناریوی دردناک و خونین را به این منطقه تحمیل کرد.

(۱)
<https://www.britannica.com/event/Sykes-Picot-Agreement>
https://avalon.law.yale.edu/20th_century/sykes.asp

(۲)
https://www.qdl.qa/en/archive/81055/vdc_100000000239.0x00013c

(۳)
<https://treaties.fcdо.gov.uk/data/Library2/pdf/1920-TS0011.pdf>

(۴)
https://wwi.lib.byu.edu/index.php/Treaty_of_Lausanne

* منطقه آبی (کنترل مستقیم فرانسه): سوریه ساحلی، لبنان و بخش‌هایی از جنوب شرقی ترکیه.

منطقه قرمز (کنترل مستقیم بریتانیا): جنوب و مرکز عراق و بندر مدیترانه‌ای عکر و حیف.

منطقه الف (کنترل مستقیم فرانسه): سوریه و شمال عراق (شمل موصل)، که قرار بود یک کشور یا کنفدراسیون عربی مستقل تحت نفوذ فرانسه باشد.

منطقه ب (کنترل مستقیم بریتانیا): اردن کنونی و مناطق عرب که به خلیج فارس امتداد داشت.

منطقه قهوه‌ای (اداره بین المللی): فلسطین، شامل اورشلیم، ناصره و بیت لحم.

منطقه سبز (ادعای روسیه): این منطقه که در توافق نامه اصلی گنجانده شده بود، شامل بخش‌هایی از ارمنستان و قلمرو کردها بود.

** ایالت متحد آمریکا، بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و ژاپن

این معاهده و فاکت‌های مربوط به آن کاملاً به اثبات می‌رساند که تقسیم مردم منتسب به کرد در میان کشورهای منطقه یک سیاست فکر شده و عامدانه کولونیالیسم بریتانیا و فرانسه بوده است که ترکیه کوشید در آن تاثیر گذار باشد. سه سال بعد از معاهده سور معاهده دیگری بنام «معاهده لوزان» (۴) در سال ۱۹۲۳ ارائه شد که در آن هیچ اشاره‌ای به مردم کرد و منطقه خودمختار یا مستقل کردستان نشده است.

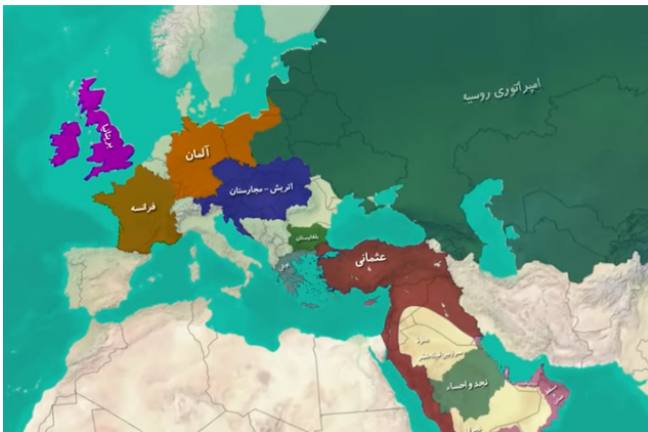
توافقات بین متفقین که به تقسیم منطقه به کشورهایی که امروز میببینیم عملاً مردم کرد را بین ۴ کشور تقسیم کرد.

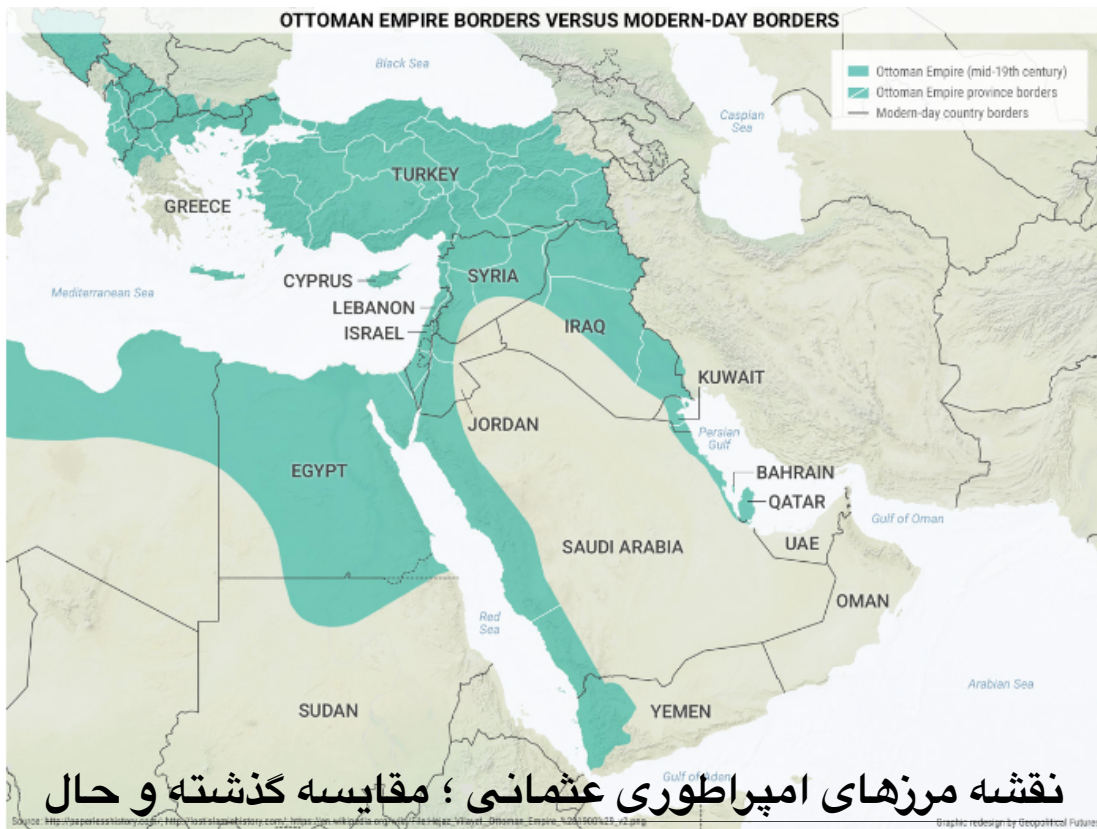
با وجود آنکه در معاهده سور در بند ۶۴ اعلام شده بود که «اگر ظرف یک سال، اکثریت جمعیت کرد در این مناطق تمایل خود را به استقلال از ترکیه نشان دهند، و اگر جامعه ملل (League of Nations) تشخیص دهد که آنها توانایی چنین استقلالی را دارا هستند، ترکیه موافقت خواهد کرد که از تمام حقوق خود بر این سرزمین‌ها صرف نظر کند.»

حتی زمانی که ظاهر را دارند بر حق مردم کرد برای استقلال تاکید می‌کنند، آنرا مشروط به برسمیت شناسی جامعه ملل و دولت ترکیه می‌سازند.

این تاریخچه مختصر نشان می‌دهد که چگونه متفقین، بویژه بریتانیا و فرانسه سرنوشت میلیون‌ها انسان را برای حفظ منافع کولونیالیستی/امپریالیستی خویش به بازی گرفتند. ریشه تراژدی خاورمیانه یا آسیای غربی که امروز به ابعادی باورنکردنی رسیده است در نقشه‌های پلید این دو کشور در صد سال پیش نهفته است.

تقسیم اختیاری منطقه، تشکیل کشورهای شیخ نشین، خودداری از تشکیل کشور کردستان، و تشکیل اسرائیل دو دهه بعد از





سبز پررنگ: سرزمین تحت سلطه امپراطوری عثمانی در اواسط قرن ۱۹ (اسرائیل در سال ۱۹۲۰ وجود نداشت. این منطقه فلسطین بود.)

خط سیاه: مرز کشورهای کنونی



منصور حکمت - در باره مسئله ملی

منصور حکمت: منتخب آثار. گفتگو در پالتاک ۲۷ نوامبر
(۲۰۰۱) (ص ۱۷۱۵-۱۷۱۶)

این متن پیاده شده صحبت‌های منصور حکمت در یک جلسه
پالتاکی است.

بحث بر سر این نیست که ما به مساله ملی نمی پردازیم. برنامه ما برای از بین بردن هر نوع تمایز بین آدمها از جمله و بویژه تمایز ملی و قومی است. در نتیجه اگر در لرستان در یک جامعه شوینیستی ستم بر کسی می‌رود باید بر طرف شود، اما سوال این نیست.

سوال این است که آیا جدایی و تشکیل یک دولت مستقل، پاسخ هر نارضایتی ملی و قومی است؟ نه این جواب نیست، کما اینکه شما به زنان نمی‌گویید که شما کشور خودتان را تشکیل بدهید، شما اگر ببینید یک عده در تهران با کوتاه بودن قدشان مسأله دارند، شما نمی‌گویید لطفاً برای آنها یک کشور قد کوتاه ها تشکیل بدهید، یا قد کوتاه ها به این ترتیب مجاز نمیشوند کشور خودشان را تشکیل بدهند.

به صرف اینکه به کسی ظمی می‌رود، فرمول این نیست که برای او کشور تشکیل بدهید و در آنجا دیواری کشیده شود و گفته شود این کشور کسانی است که آن ظلم معین بر آنها روا داشته شده است، اینجا کشور کسانی است که فلان لهجه معین را حرف می‌زنند و یا فلان رسوم و عادات شان به این شکل بوده است.

در لرستان مساله ای به نام مساله ملی نداریم، ممکن است ستم ملی وجود داشته باشد، ولی حتی اگر وجود داشته باشد راه حل دخالت قانون و دولت آزاد و رفع آن ستم است.

اگر شما در جایی ستم ببینید، می‌روید ستم را رفع کنید، نمی‌روید به آن آدم ستم‌دیده بگویید برو سر این کوه. خاک خودت و بنشین نان خودت را بخور! بحث بر سر برسمیت شناسی یا عدم برسمیت شناختن ستم ملی نیست، بحث این است که آیا تنها پاسخ از ادیخواهانه به مسله ملی، تشکیل یک دولت جدید و یا تشکیل یک دولت فدرال و خودمختار است؟ ما می‌گوییم بر عکس، جدایی تلخ ترین واقعه ای است که ممکن است بین بشریت اتفاق بیافتد، و مساله باید آنقدر ریشه دوانده باشد، و بخاطر قوم پرستهای دو طرف و خصومت‌های ایجاد شده،

دیوار نفرت آنقدر بالا رفته باشد که راه دیگری به جز جدایی باقی نمانده باشد. بله در چنین شرایطی ما به مردم مراجعه میکنیم و میپرسیم حال که مشکل این قدر بیخ پیدا کرده است، آیا می‌خواهید جدا شوید؟

اما کسی اگر می‌گوید اجازه نمیدهند روزنامه را به زبان خودمان منتشر کنیم، جواب این است که قانون بگذرانیم که این اجازه را داشته باشند. اگر کسی بگوید چون من ترک هستم و فارسها مسخره ام میکنند و پس به من ستم شده است، این دلیل کافی برای تشکیل یک کشور جدید نیست.

آدمها بر حسب نژاد، ملیت، قومیت، سطح درآمد، قد و وزن و طول و عرض قیافه ها مورد تبعیض اند. بیشتر از لرها، چاق ها مورد تبعیض اند، بیشتر از مردم اصفهان و چهارمحال بختیاری آدمهایی تحت تبعیض اند که اتفاقاً و خارج از اراده خود، معلول شده اند. راه حل تشکیل ایالت خودمختار معلولین نیست، باید تلاش کرد این تبعیض را رفع کرد.

در نتیجه پاسخ ما کمونیستها به مسئله ملی، رفع ستم ملی است نه اینکه هر کس که فکر کند بر او ستم ملی شده است مطابق یک اصل که معلوم نیست از کجا سرچشمه گرفته است، باید کشور خودش را داشته باشد. و بعد اختلاف و کشمکش به آنجا کشیده شود که کدام نهر، کدام سنگ و کدام کوه مال این یا آن ملت است و بر سر آن یکدیگر را به قتل برسانند. باید در برابر این مساله موضع داشت.

من در مقابل هر ناسیونالیست، از شما می‌خواهم یوگسلاوی را به او نشان بدهید، سر آن خاکها و قلمرو حاکمیت «ملت» ها دعواست، در فلسطین بر سر آن خاکها همین الان دعوا و جنگ است. اینطور نیست که به اندازه ملت ها سرزمین هم هست که بین آنها تقسیم کنند. دعوا و جنگ بر سر همان زمینهاست، در طول تاریخ این زمین بین اقوام دست بدست شده است. حتی یک وقتی که اقوام اسلامی دیگری داشته اند این زمینها دست بدست شده اند و بر سر آنها جنگ و خونریزی شده است.

جواب ستم ملی، رفع ستم ملی است، نه تبدیل کردن دنیا به سرامیکی که در تکه های کوچک آن آدمهایی زندگی میکنند که دماغ شان به هم شبیه است یا فلان کلمه را همگی یک نوع تلفظ میکنند.

من بین خودم و دیگران فرقی قایل نیستم. اما اگر فردا در ایران حکومت قومی سر کار بیاید در شناسنامه من را اهل کجا ثبت خواهد کرد؟ مادرم اهل یک مکان است، پدرم اهل مکان دیگری، دبستان را یک شهر و دبیرستان را شهر دیگری رفتیم. باید محکوم بشوم که مثلاً بروم خرم آباد زندگی کنم؟ دارم در یک کشور ۶۰ میلیونی زندگی میکنم و تا حال مشکلی نداشته ام. اگر مشکل را آفریدند، راه حل شاید جدایی باشد، اما تا وقتی که مشکل بوجود نیامده است با تبر به جان مردم نمی افیم که انسانیت را تجربه کنیم و بشریت را به جان همدیگر بیاندازیم. این جواب ما به مساله ملی است. اینها را نوشته ایم، در دسترس اند و خواهش این است که بخوانید.

نسل کشی خاموش؛ تحریم اقتصادی مرگبار، جنگی بدون بمب در کوبا

۱۱ ژوئن ۲۰۲۶

پیشگفتار

پیش از هر چیز باید بگویم که وضعیت امروز کوبا، دل هر انسان آزاده و عدالتخواه را به درد می آورد، فارغ از اینکه کسی با نظام سیاسی حاکم بر این کشور موافق باشد یا مخالف، هنگامی که میلیون ها انسان با کمبود غذا، دارو، سوخت و ابتدایی ترین امکانات زندگی آنهم بعلت تشدید تحریم های وارده از جانب امریکا بخصوص نفت، رو به رو میشوند، سکوت در برابر این رنج، به معنای چشم بستن بر یک فاجعه انسانی است.

برای درک بهتر آنچه امروز بر مردم کوبا می گذرد، باید به چند واقعیت اساسی توجه کرد. نخست اینکه فاصله میان کوبا و خاک ایالات متحده آمریکا، تنها حدود ۱۴۵ کیلومتر است. این فاصله میان هاوانا و فلوریدا است. در طول دهه های گذشته، صدها هزار مهاجر و پناهنده کوبایی در امریکا ساکن شده اند که بخشی با امید به آینده ای بهتر و بخشی دیگر در متن کشمکش سیاسی به ابزار پروژه های براندازی و تغییر حکومت در کوبا از طرف آمریکا شده اند.

واقعیت دوم، سابقه طولانی خصومت میان واشنگتن و دولت کوبا است. از زمان پیروزی انقلاب کوبا در سال ۱۹۵۹، بیش از صد بار، دولت آمریکا با همکاری بخشی از تبعیدیان کوبایی، از تهاجم نافرجام خلیج خوک ها گرفته تا عملیات مخفی، خرابکاری، تلاش برای ترور رهبران سیاسی و حمایت از طرح های براندازی بارها کوشیده است ساختار سیاسی کوبا را



هما ارجمند

تغییر دهد؛ تلاشهایی که با وجود هزینه سنگینی انسانی و اقتصادی، تا کنون به هدف خود نرسیده اند.

اما در کنار همه تحریف ها که توسط مدیای بستر اصلی بخورد جامعه جهانی از بعد از انقلاب داده شده است، با وجود تمام خسارت ها وارده به جامعه کوبا، جامعه جهانی نمی تواند دستاوردهای اجتماعی کوبا را نادیده بگیرد.

پس از انقلاب، آموزش به عنوان حقی همگانی اعلام شد. مدارس و دانشگاه ها در دور افتاده ترین مناطق کشور گسترش یافتند. در جریان «کارزار ملی سواد آموزی» در سال ۱۹۶۱، هزاران معلم و داوطلب به روستاها اعزام شدند و در پایان همان سال کوبا خود را سرزمینی عاری از بی سوادی اعلام کرد.

نه میلیون انسان در شرایطی طاقت فرسا و غیر قابل تحمل است.

واقعیت اینست که کوبای امروز، برای بسیاری از ناظران، دیگر همان سرزمین موسیقی و خیابان های پر جنب و جوش نیست؛ کشوری که راه صد ساله را در مدت بسیار کوتاه طی کرده بود، امروز تبدیل به کشوری شده است، با انبوه زباله های جمع نشده، مغازه های خالی، داروخانه های بدون دارو، قفسه های تهی از غذا، بیمارستان هایی که با وجود تجهیزات مجهز پزشکی، ولی بعلت کمبود سوخت و امکانات لازم برای راه اندازی از آن در دسترس نیستند.

طبق گزارش وزارت بهداشت عمومی (Ministerio de Salud MINSAP) بیش از صد هزار بیمار منتظر جراحی هستند که ده هزار نفر از آنان کودکان هستند. در ادامه گزارشش اعلام می کند بیماران دیالیزی بعلت کمبود ایاب و ذهاب قادر به رفتن به بیمارستان برای دیالیز نیستند و جانشان در خطر است.

در این میان، نتایج پژوهشی که در نشریه معتبر «The Lancet Global Health» منتشر شده، اهمیت ویژه ای دارد. این مطالعه نشان می دهد که تحریم های اقتصادی اعمال شده از سوی ایالات متحده و متحدانش علیه کشورهای مختلف جهان، طی دهه های گذشته با مرگ میلیون ها انسان ارتباط داشته اند؛ مرگ هایی که نه بر اثر گلوله و انفجار، بلکه در نتیجه سوء تغذیه، نبود دارو، فروپاشی خدمات عمومی و محرومیت از درمان رخ داده اند.

جنگ را معمولا با صدای انفجار بمب ها، عبور تانک ها و پرواز جنگنده ها می شناسیم. اما در جهان امروز، شکل دیگری از جنگ نیز وجود دارد؛ جنگی خاموش که قربانیانش در بیمارستان های فاقد دارو و خانه های خاموش و سفره های خالی جان می سپارند. در این جنگ، سلاح ها، موشک و بمب

در حوزه سلامت نیز نظام درمانی رایگان و فراگیر شکل گرفت؛ پزشکان به مناطق محروم اعزام شدند، آموزش پزشکی توسعه یافت و واکسیناسیون و مراقبت های پیشگیرانه به اولویت ملی تبدیل شدند. کشوری کوچک و تحت فشار همه جانبه، توانست پزشکی، دانشمند، و متخصص تربیت کند و حتی نیروهای درمانی خود را برای کمک به کشورهای دیگر اعزام کند.

در رابطه با گردشگری نیز از دهه ۱۹۹۰ به یکی از ستون های اصلی اقتصادی کوبا تبدیل شد. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، این کشور برای جبران کمبود منابع ارزی به توسعه هتلها، سواحل و جذب گردشگران خارجی روی آورد و در سال ۲۰۱۸ حدود چهار میلیون و هفتصد هزار گردشگر را پذیرفت.

اما امروز، آن تصویر رنگارنگ از کوبا، زیر سایه فشار بحران اقتصادی در حال فروپاشی است. تحریم ها تشدید شده اند، بخصوص از زمان نقض توافقنامه سال ۲۰۰۰. بر اساس این توافقنامه ونزوئلا نفت خام یارانه زیادی در ازای پرسنل پزشکی به کوبا صادر می کرد. از پس از لغو این توافقنامه، محدودیت های جدیدی علیه شرکت های خارجی فعال در کوبا اعمال شده است. کمبود سوخت و خاموشی های مکرر، زندگی روزمره را در کوبا مختل شده است. خطوط هوایی و شرکت های بین المللی فعالیت خود را کاهش داده اند و صنعت گردشگری، که زمانی شریان حیاتی اقتصاد کشور بود در آستانه فلج کامل قرار گرفته شده است.

تصمیم دولت دونالد ترامپ برای تشدید فشار بر تامین سوخت کوبا در امتداد بیش از شصت و پنج سال محاصره اقتصادی، ضربه ای سهمگین بر پیکر اقتصادی وارد کرد، در شرایط کنونی کوبا تنها قادر است حدود چهل در صد نیاز انرژی خود را در داخل تامین کند. نتیجه این وضعیت، گرفتار شدن بیش از

نیستند؛ بلکه تحریم های بانکی، محدودیت ها تجاری و محاصره اقتصادی اند.

نقل، آسیب به کشاورزی، از کار افتادن زنجیره نگهداری مواد غذایی و گسترش نا امنی غذایی است.

بخش درمان نیز از قربانی این وضعیت است. آمبولانس هایی که سوخت ندارند، بیمارستان هایی که برق ندارند، دارو هایی که به مقصد نمی رسند و بیمارانی که قربانی تاخیر در درمان میشوند.

بحران به همین جا ختم نمی شود، کارخانه ها تولید خود را کاهش می دهند، دانش آموزان و معلمان برای رسیدن به مدارس با مشکل مواجه می شوند و کارگران توان رفت و امید منظم به محل کار را از دست می دهند. تورم بازار سیاه و تعمیق شکاف های اجتماعی، پیامدهای نا گزیر چنین وضعیتی است.

کمبود نفت یک بحران ساده انرژی نیست؛

بلکه یک ضرب کننده بحران در کل سیستم اقتصادی و اجتماعی کشور است. چون حمل و نقل و برق در مرکز همه خدمات قرار دارد، هر اختلال در تأمین نفت به سرعت به همه بخش های حیاتی جامعه سرایت می کند. تأثیر مرگبار آن هم اکنون مشهود است. از این منظر، منتقدان این سیاستها معتقدند که تداوم تحریم اقتصادی علیه کوبا، در شرایطی که به کمبود گسترده سوخت و محرومیت مردم از نیازهای اولیه منجر شده، مصداق نوعی مجازات جمعی و فاجعه انسانی است؛ جنگی بدون جت های

ایالات متحده آمریکا بیش از شش دهه است که کوبا را تحت محاصره همه جانبه اقتصادی قرار داده است. در سال های اخیر، این فشارها تشدید شده و محدودیت های بیشتری برای دسترسی این کشور به منابع مالی، تجارت بین المللی، سوخت و حتی در یافت کمک های بشردوستانه اعمال شده است. کشور های ثالث و شرکت هایی که بخواهند با کوبا همکاری اقتصادی یا در تأمین

نیازهای اساسی مردم این کشور مشارکت کنند، با تهدید به تحریم های ثانویه و مجازات های اقتصادی مواجه می شوند.

هدف اعلام شده این سیاست ها، وادار ساختن مردم کوبا به پذیرش تغییرات سیاسی و استقرار حکومت همسو با منافع واشنگتن است؛ آنچه در ادبیات سیاسی به « رژیم چنج» شهرت یافته است. اما در عمل،

هزینه این پروژه نه از جیب سیاستمداران، بلکه از جان مردم عادی پرداخت می شود؛ مردمی که هر روز عزیزان خود را از دست می دهند و با دستان خالی، بار سنگین این تقابل ژئوپلیتیک را بر دوش می کشند.

در کشوری مانند کوبا، کمبود نفت تنها به معنای کمبود بنزین نیست. نفت، ستون پنهان جامعه مدرن است. کمبود آن یعنی اختلال در پمپاژ آب، خاموشی های گسترده، فلج شدن حمل و





تلاش ها، هر چند در بسیاری موارد در مقیاسی محدود انجام می شود، با ارسال کمک های انسانی و اقدامات نمادین می کوشد این محاصره را به چالش بکشد و نشان دهد که وجدان انسانی هنوز زنده است. بخش مهم دیگری از این همبستگی، اطلاع رسانی به افکار عمومی جهان درباره وضعیت دشوار و اسفبار مردم کوبا است؛ تلاشی برای آنکه رنج انسان در سکوت و بی خبری به فراموشی سپرده نشود.

یورپی

بد نیست که نظری نیز به چند نمونه مشخص از تحریم های اقتصادی آمریکا در کشورهای مختلف را بررسی کنیم.
*در عراق در دهه ۱۹۹۰، تحریم های گسترده اقتصادی باعث کمبود غذا و دارو شد. در نتیجه باعث کمبود غذا و دارو در سراسر کشور شد. این شرایط باعث مرگ تعدادی زیادی از کودکان زیر پنج سال همراه بوده است. گفته می شود که بیش از یک میلیون جان خود را از دست دادند.

*ونزوئلا (۲۰۱۷-۲۰۱۸): تحریم های اقتصادی و علیه صنعت، کشور را به طرز اسفناکی به زیر خط صفر سقوط داد. برخی پژوهش ها اعلام کردند که در این دوره در ونزوئلا حدود ۴۰ هزار مرگ و میر مازاد وجود داشته است.

جنگی و بمب افکن ها که در برابر دیدگان جهانیان جریان دارد. آنان این وضعیت را با دیگر بحران های انسانی معاصر مقایسه می کنند و خواستار پاسخ گویی و بازنگری جدی در این رویکردها هستند. به همین دلیل، بسیاری از پژوهشگران حوزه بهداشت عمومی، مدافعان حقوق بشر و حقوقدانان بین المللی معتقدند که تحریم های فراگیر و طولانی مدت را نمی توان صرفاً ابزاری دیپلماتیک دانست. هنگامی که نتیجه عملی یک سیاست، سوءتغذیه، محرومیت از درمان، فروپاشی خدمات عمومی و مرگ انسانهای بی گناه باشد، آن سیاست بیش از آن که «فشار سیاسی» باشد، نوعی جنگ اقتصادی علیه غیر نظامیان است.

اگر بمباران یک شهر و محروم کردن میلیون ها انسان از غذا، آب، دارو و سوخت، هر دو باعث مرگ گسترده و قابل پیشگیری غیر نظامیان بینجامد، آیا می توان یکی را جنایت یا نسل کشی دانست و دیگری را با نام سیاست خارجی توجیه کرد؟ دقیقاً این آن اتفاقی است که کوبا با این روبرو است.

پرسش این است که آیا جامعه بین المللی خواهد پذیرفت که در قرن بیست یکم، ملت ها نه فقط با بمب و موشک، بلکه با محاصره اقتصادی نیز به زانو در آورده شوند؟

اگر پاسخ منفی است، تا چه زمانی باید شاهد مرگ خاموش انسانهایی بود که تنها جرمشان این است که در کشوری زندگی می کنند که به میدان نبرد قدرتهای بزرگ تبدیل شده است؟

باید یادآور شد که در برابر این وضعیت وحشتناک مردم کوبا، موجی از همبستگی انسانی در حمایت از مردم کوبا شکل گرفته است. این خیزش در خود امریکا، کانادا، کشورهای آمریکای لاتین و بخش های از اروپا، گروه های مدنی، فعالان حقوق بشر و شهروندان معترض، با برگزاری تجمع ها و اعتراضات علیه سیاست های دولت آمریکا، خواستار پایان دادن به همه محاصره اقتصادی شده اند. این

کوبا

ستون اول نشریه کمونیست

منصور حکمت

ایده اشغال کوبا و سرنگونی کاسترو نه فقط در محافل دست راستی کوبایی های ساکن فلوریدا، بلکه در درون هیات حاکمه آمریکا یک آرزوی دیرینه است. با سقوط شوروی و بلوک شرق، تعیین تکلیف کوبا بعنوان یک "کانون کمونیستی" در یک وجبی خاک آمریکا به بالای دستور رانده شد. موج اخیر هزاران پناهنده قایق نشینی که به مخاطره آمیزترین شکل، آویخته بر امواج اقیانوس اطلس، به سوی آمریکا هجوم آوردند، بار دیگر مساله کوبا را به صدر رسانه های آمریکایی و غربی راند. رسانه ها و سیاستمداران آمریکایی تلاش میکنند کوبا را یک هائیتی دیگر جلوه بدهند. میگویند مردم از "استبداد" به تنگ آمده کوبا دموکراسی و بازار میخواهند و رندانه میپرسند که آیا مدارا با کوبا و در همان حال فشار به هائیتی و تدارک اشغال نظامی آن، یک تناقض در سیاست آمریکا نیست؟

جالب اینجاست که در میان موج جدید مهاجرین به دریا زده کوبایی هنوز یکی پیدا نشده است که علت اقدام خود را نبود "دمکراسی" در کوبا ذکر کند. همه بدون استثنا از فشار اقتصادی سخن میگویند. بعضی به روشنی و صراحت حتی در سواحل فلوریدا و جلوی دوربین شبکه های تلویزیونی آمریکا، از موازین اجتماعی، حرمت شخصی و ایمنی نسبی خود در کوبا سخن میگویند و تحریم و محاصره اقتصادی توسط آمریکا را عامل مشقات خود ذکر میکنند. واقعیت اینست که کوبا به همان اندازه که نسیمی از اندیشه سوسیالیستی در آن وزیده است، از نظر همه شاخصهای تمدن انسانی، از سواد تا حرمت شخصی و حتی دخالت مردم در زندگی سیاسی، میتواند یک مدل آرمانی برای خود جامعه آمریکا باشد. در مواجهه اخیر کاسترو پیروز شد، اما تهدید آمریکا بالای سر کوبا جدی است. باید این تهدید را خنثی کرد.

اولین بار در شهریور ۱۳۷۳، سپتامبر ۱۹۹۴، در شماره ۱۵ انترناسیونال منتشر شد.

مجموعه آثار منصور حکمت جلد هشتم صفحات ۲۱۷ تا ۲۱۸

انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران، چاپ اول نوامبر ۱۹۹۷ سوئد ISBN 91-630-5761-1

شعله های پوگروم در بلفاست

فاشیسم بر اریکه قدرت!



آذر ماجدی

اردوگاه های اسرای جنگی مانند آشویتز که غیر سفید پوستان و مسلمانان را در آن شکنجه و کشتار خواهند کرد. تصور نکنید اغراق می کنیم.

نگاهی سریع به تاریخ، به سال های پیش از آغاز جنگ جهانی دوم، به عروج فاشیسم، به پوگروم ها و اردوگاه های اسرای جنگی، تشابهات بسیاری را در اذهان زنده می سازد. حال تاریخ را با شرایط کنونی اروپا مقایسه کنید! با خشونت وحشیانه پلیسی علیه مردم معترض در خیابان ها، با سانسور شدید و محدودیت کامل حق بیان، بازداشت هزاران نفر در بریتانیا برای پست مطلب در دفاع از فلسطین و محکومیت اسرائیل در سوشال میدیا، هجوم پلیسی و سرکوب هر

روز شنبه ۱۶ خرداد بدنبال حمله با چاقوی یک مرد سودانی به یک مرد ایرلندی در بلفاست، ایرلند شمالی، راسیست های دست راستی وابسته به رویالیست ها به خانه ها و محلات مهاجر و مسلمان نشین حمله کردند؛ خانه ها را به آتش کشیدند، در خیابان ها آتش افروختند؛ ماشین ها را متوقف کردند و مهاجران غیر سفید پوست و مسلمان را از ماشین بیرون کشیدند، مورد حمله قرار دادند و ماشین شان را به آتش کشیدند. پلیس ابتدا با کمال خونسردی با این هجوم وحشیانه مقابله کرد و سپس برای خاموش کردن آن وارد صحنه شد.

این یک پوگروم است. ابعادش هنوز محدود است؛ اما طولی نخواهد کشید که در شهرهای اروپا شاهد پوگروم های گسترده باشیم. شاهد

حرکتی که با نظرات و احکام هیات حاکمه نه تک کشور، بلکه کل غرب با جلوداری اسرائیل خوانایی نداشته باشد. شرایط بسیار خطیر و حساس است. در دوره ای زندگی می کنیم که انتقاد به نسل کشی اسرائیل، به جنایات وحشیانه اش در فلسطین، لبنان، ایران و سوریه با دستگیری و زندان مواجه می شود. براحتی نام تروریست را بر پیشانی می چسبانند و پرونده تروریستی برایتان ساخته می شود.

دروغ و فریب دموکراسی و حقوق بشر بورژوازی و فروش آن تحت نام آزادی و عدالت افشاء و برملا شده است. ماسک های "تمدن آزاد و مترقی" غرب دریده شده است. مردم دارند بیهوقی خود را در تمام سطوح لمس می کنند. بورژوازی با قدرتی صد چندان و با خشونت عنان گسیخته زندگی مردم کارگر و زحمتکش را مورد حمله قرار داده است. در این میان نژاد پرستی یکی از مهمترین ابزار ایجاد ناامنی، نفرت و خشونت در جامعه است و بورژوازی با تمام قوا به آن دامن می زند.

تمام تحرکات فاشیستی – راسیستی در اروپا و در اینجا بریتانیا برنامه ریزی شده و سازمان یافته است. تامی رابینسون، یک فاشیست جنایتکار، مامور موساد است. عکس هایش با تی شرت ارتش اسرائیل همه جا پخش شده است. حزب رفرم از میلیاردی های راسیست تغذیه می شود. میلیاردی هایی که تمام رسانه ها را نیز در مالکیت و تحت قدرت خویش دارند. یکی از فاشیست های جلو صحنه ایلان ماسک است که معرف حضور همگان است. فرزند آپارتاید در آفریقای جنوبی، اکنون دارد یک موج خشن راسیستی را پول های بادآورده اش در اروپا حمایت می کند و سازمان می دهد.

بورژوازی در شرایط بحرانی به هر دسیسه ای برای اعمال خشونت بر جامعه و سرکوب و سانسور آن متوسل می شود. این تمهیدات جای تعجب ندارد. فضای ضد مهاجر، ضد پناهنده، ضد مسلمان از طریق پمپاژ دروغ، تحریک عواطف و عقب ماندگی های فرهنگی- سیاسی مردم، اغراق و بزرگ کردن جرائم ضد قانونی غیر سفید پوستان و مهاجرین باد زده می شود. این راسیسم ارگانیکی نیست، تحریک شده است. بعضا حتی از عملیات های "پرچم دروغین" که بخصوص اسرائیل در آن خبره است، برای شعله ور کردن آتش استفاده می شود.

دو سال پیش وقتی خطر راه افتادن پوگروم علیه مسلمانان را به ایرانیان ضد مسلمان باصطلاح چپ هشدار دادیم، دست به یک هجمه زشت و مبتذل زدند؛ سعی کردند با ریشخند پاسخ دهند. حال باید پاسخگو باشند. وقتی مدام علیه مسلمانان تظاهرات براه می اندازند، مدام علیه مسلمانان، و فقط مسلمانان، نه هیچ مذهب دیگر، تحت نام ترفیخواهی و سکولاریسم شیطان سازی می کنند، با حرکات زشت و مستهجن مسلمانان را مسخره و تحقیر می کنند؛ در تظاهرات های ضد اسلامی شان پرچم های اسرائیل به اهتزاز در می آید، هیچ شک و شبهه ای در نقش و تاثیر آنها در ایجاد چنین فضای مسموم نمی توان داشت. باید با تمام قوا در مقابل شیطان سازی از هر بخشی از مردم بر مبنای مذهب، نژاد، ملیت و جنسیت قاطعانه ایستاد. گسترش آگاهی و فضای همبستگی در جامعه یکی از مهمترین ابزار مقابله با این فضای راسیستی – فاشیستی است.

اما دنیا کاملا تاریک و سیاه نیست. موج همبستگی در بریتانیا و بویژه در بلفاست و ایرلند شمالی با مردمی که در این هجوم مورد یورش قرار گرفتند و با تمام پناهندگان، مهاجرین، مسلمانان و مردم غیر بومی ایرلند غلیان کرده است. گروه هایی برای حمایت محیط های مهاجر سازمان یافته اند. جنبش چپ و انساندوست یک صدا این یورش را پوگروم نامیده، آنرا محکوم کرده و جامعه را علیه آن فرا خوانده است. باید این جنبش همبستگی را گسترش داد. باید یک سد محکم علیه هر نوع نژاد پرستی ساخت.

آگاهی و همبستگی سلاح ما انسان های با وجدان، چپ، سوسیالیست و آزادیخواه است. مردم انساندوست همانگونه که دو سال پیش برای دفاع از مسلمانان تحت حمله نژاد پرستان به خیابان آمدند، همانگونه که چند هفته پیش نیم میلیون نفر در محکومیت جریانات دست راستی و همبستگی با مردم فلسطین، ایران و منطقه در لندن به خیابان آمدند، در بلفاست و ایرلند شمالی بلافاصله برای حمایت از مردم تحت یورش راسیسم سازمان یافتند. این همبستگی امیدبخش است. باید آنرا گسترش داد.